



بسیوی سوسیالیسم

ازگان تئوریک - سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست

شماره ۳ سوم آبان ۵۹

۲۵ سال

سر مقاله:

جنگ، تئوری و تئوری جنگ

جنگ ایران و عراق یکی از آن تحولات سریع سیاسی است که مرصع‌تر از عواید آثاریعینی خود، از این نظر نیز حاشیه‌هاست که امتواری ثنوری و صمت واستحکام صمانی نسا - کینیک جنبش کمونیستی، مارا به سوته آزمایان می‌پیاورد. مسیر "سالمیت امیر" تکامل جنبش کمونیستی ایران، با جنگ ایران و عراق، جنگی که تا ثنرات عمیق و سوزناک زیست و سبازده‌هاست جامعه بر جای نهاده است، مستدوش تلاطم می‌گردد. جریان مستر و کما بیش رونبه مودول طرف اپورتونیزم از طرف جنبش کمونیستی، که خود را دینونه جانی چون طرف اکثریت اپورتونیزم مرکزیت سازمان چریک‌های فدائی خلق نوستا و لقیته انقلابی آن، کسوت گرفتن جناح چپ در سازمان یگاری و تکاروشن تئوریک گرا بیشت "اکثریتی" راه کارگرووشن شدن نسبی محتوای راست فیسالیست بردارهای چهارمندگان، تخطی می‌پیشیده، اینک به وفدهای تعیین کننده دچار می‌گردد. دشمنی کننده، نه از آنروکه شرایط جدید از نظر میشت الزاما زمینه مساعدی برای کارگرووشن مجدد اپورتونیزم فراهم می‌آید، بلکه از این نظر که اولاً، دستا زده‌های ثنوریک مدوره و تثبیت شده، اما بهر حال گرا نقدر وعبای، جنبش به مخاطره می‌افتد، وثانیاً، انحرافات کجسه فالب عوش می‌کنند، مرزهای سازمانی وادرمی‌نوردند و در سالی جدید و صحتنا در دو شکل و صحت نه اصل، رجعت به ناسوسیالیسم خرده بورژوازی از یکسو، و آنازکو - پالیسیسم، منگی بسیر فرمالیسم ثنوریک و الکومازی از سوی دیگر، ظاهر می‌یابند.

این طبیعی است که رشد و تکامل آگاهی و ادکار شده تکامل جنبشی بدانم که می‌فواعد و با یکده همیز گاه برولتا و رسا ناکدی، گمشدن جنبش کمونیستی، در زمینه‌های مختلف انسانی، ثنکلاتی، نفسی، مالی، ثنیلداتی و غیره، می‌شک ثنابزجیباتی و شرط لازم ایفای نقش است که این جنبش در پایان بخشیدن به حیات ثنکین سرمایه‌داری بر خهده دارد، اما تصنام اینها وقتی مکان واقعی خود را در سیر تکامل جنبش برولتسری بازمی‌یابند که بر نامه و ثنکینکی نشینی به حرکتشان درآورد و صمت و سوی فعالیت‌شان را تعیین کند. تاریخ جنبش کمونیستی سملواز نمونه‌های درم گزیده شدن سریع گمشده‌ترین امکانات و ثنکینکات بدلایل ملطه، سیاست اپورتونیزمی، برآن و سبازر عکسی رشد و گمشدن سریع امکانات و ثنکینکات چریکات واقعا کمونیستی در صددت سببیا و کونا ه است. بدون دستاورد بر نامه‌های و نسا - کینیک، دستاورد ثنکینکاتی نمی‌توان داشت و بدون فکر برولتسری، صیح پیلخه‌ای در خدمت برولتسریا به حرکت در نشوا هه آسند. اما سیر تکامل آگاهی مارکسیستی - لنینیستی نیز سببیه خود، سیری است که در آن در دستاورد ثنوریک، و هر رهنمود بر نامه

بقیه در صفحه ۲

آنازکو پالیسیسیسم:

یگاری با شمشیر چوبین!

چرخش سرسبی که بروز جنگ در اوضاع سیاسی پیدیه آورد، ارزوایی صیح از شرایط ثنوب و تصرف آن ثنوره هه، ثنار هسا و اشکال فعالیت سیاسی که شتی ثنکینکی برولتسریا را با اینس ثنولط ثنوب ثنقیق دهه در دستور جنبش کمونیستی قرار داد، لائن جنبش کمونیستی در برابر این چرخش یکبار دیگر، و سبزی چندمین بار، ثشان داد که بدون سببیا دستاورد ثنوریک بدون بر نامه و شتی ثنکینکی برولتسری در برابر چنین چرخش فاسی که تصنام معا لانات پندیا وانه کرا می‌اند، مختلف بین مارکسیسم و پوپولیسم رادرم می‌ریزد، به آمانی سز لروود آورده و عو خود را آشکار می‌یازد. گرا بیشت کونا کون در مرون جنبش، گرا بیشت کسه هسا نگونه که پیش از این پیش گفته ایم همتی در آسای خود و در نظرات بر نامه‌ها ثنابن به یک مبداء واحد و فرمیتمی می‌رسند و از آنجا در دو شکل اپورتونیزم و آنازکو - سببیکالیسم میدان می‌یابند. در بر خورده به مسئله جنگ و در طرح ثنکینکات های خود را اشکالی تازه تر سطر اها ر شند. سوبسالی ثنوتیسم و آنازکو - پالیسیسیسم هونکال جدید انحرافات است که اکنون این کولتات بر فالان ظاهر گردیده‌اند. بدون سازه با این انحرافات، بدون اشکال منافی فد مارکسیستی این انحرافات و سببیا افشا گردید، جنبشی کمونیستی ما فاقد نشوا هه بود که سببیا واقعا برولتسری و اپورتو ایجاب خلق مستقل برولتسریا، و سب اعتبار آن سازماندهی سببیه انقلابی در سببیا پرورش محتوم فدا ثنقلاب بورژوا - امپریالیستی که جنگ ظاهر نیر هشتاد مویکی بسیر است. انشا فکند، ما در ایما سوبزه به انحرافات ما زمان یگاری می‌پردازیم که در برابر سببازی چریکات دیکر کسه در اشتاد اپورتونیزم خود سببیا لئونیسم رسیده اختلاف این مزیت را دارا که "صمت غیر سوسیالیست بودن" خود را سببیا

در صفحات بعد:

* سه منبع و سه جزعه
سوسیالیسم خلقی ایران

* پیرامون بیانیه
"تهاجم عراق و وظایف ما"

بقیه در صفحه ۲

کارگران جهان متحد شوید!



سرمقاله ... بقیه از صفحه ۱

ای و تانکیکی که بر این شوری بنا می‌کنیم، به مبادی تانکیکی شده و معلوم داشته شوند، در شرایط شوری، یعنی دوزخ نشینی گشته پیوسته با متکی بر تثبیت قدم به قدم دستاوردها می‌ماند، در مورد حلقه‌های رشد و تکامل یک به یک و در هر قدم تکمیل شونده، آنگاه نخستین تریه غیر منظره می‌تواند ما را به یک سده، نه یک گام، بلکه دهها گام و تا سوره نقطه نظر صفر به عقب بازگرداند.

تانکیکیهای انحرافی بیخ اعظم چنین کمونیستی در حال جنگ ایران و عراق گواه فیرفرا بل‌سازای است بر لایحه میسبی که جنش ما در قبال شوری، و سپر فروری تکامل و تثبیت و دستاوردهای آن از خرفستان داده است. لایحه دوزخ تریه، نه از آن دوگانه منظره شوری نبردانه است، بلکه از آن جهت که با دوا این تانکیکی منسبایی به اول برده است و تانکیکی لنیستی اصولاً منظره شوری است، و با آنکه سپر منجمل شوری به چشمی برای عمل آنچنان کند و لگد پستی دنبال شده است که امروز، تریه دوسال پس از قیام، که جنگ ایران و عراق از احوال نشو-ریک ما می‌برد، به معانی شوری داریم که عرضه کنیم. دوزخ شوری انحرافی امروز در قبال جنگ ایران و عراق در جنش طرح شده است، اول سوهال شوینیم و سپس پرستی خود پرورشی و دم، آثار کو-پاسیسم، با سیاستی تلافی در قالب مبارزات انقلابی-سوسیالیستی سرخورشید دنبال جنگ ایران و عراق به قیام و جنگ انقلابی، لایحه شوری که حکم سرخوشی را در هر روز می‌دهد، هر چند به درجهات مختلف می‌تواند به روشنی دیده:

(۱) موراؤل، مؤلفی است که راه کارگری و رزمندها را مشخص کرده اند (از آنجا که در اینجا صرفاً به گونه‌شناسی خود می‌پردازیم، کاری به "اکثریت" نداریم)، اینط "پس از آن که سر این نیست که چرا این رفتار را نشان داده‌اند" تلاش شورویکی نکال و تفسیر خود را صورت اول برنامه‌ای و تانکیکی معیندی کند تا همان راه مبارزه سوسیالیستی متوجه شود تا آنکه معضوط ندارد و از هر تپا بدش ناگهانی و غیر ارادی شان به امان صیانت صریح خود پرورشی جلوگیری کند. بحث بر سر است که انحراف نشو-سیم اصولاً کوپیا سیکتر آن جهان‌شانی شده است که هرگز نتوانستند به سوسیالیسم به مثابه یک علم برخورد کنند. حوریاتی که کرشمه‌ای از ماکسی و انگلس رسین فراتر روند، نوآوری کنند و در یک کلام "از خود بیایند". راه کارگر مسلم چنین شیوه، سرخواری به سوسیالیسم علمی است و رزمندها از این نظر از جنگی رگه‌های راه کارگری رنج می‌برد. آنچه در معنی آتشبار است ایران و عراق دشمنانه شورویکی ایران بود، اگر کسی التفت طی، خود برداشته و تا گریز منزول بود، آنگاه که جنگ ایران و عراق به ناگهانی ستمدانستان از خود انا تا اطلاع ثانوی از چهره ایشان زدود و به شوری رسما می، خود خشی و رهسور-نی برای اعلام موقع سرخ کسانیدان، شهنشانه ارتکا شان، که سواهی که به دست آورده‌اند، بلکه مواضعی گشت که هنوز از کف نمانده بودند. ایشان "رجمت به اعل" کردند و روح خفته (و باید گفت نیمه به‌درا پیرونیسم و سوسیالیسم خسرده پرورشی و ایلاز راه درخود بهیار ما گشتند، سیکاره و افزای دهها گام که لالای مدعی بودند به جلور برداشته‌اند، پر بردند و به همان مواضع انقلابی عموم علمی‌ای که کمونیسم ایران ناگزیر از دل آن برخاسته است، بازگشتند. اما این مواضع در نظر هم که، شجاعانه و دانشمندانه باشند، همسندان عوامی پیرونیستی است، و کسانی که علم مبارزه یک طبقه را جانشین آن نکرده‌اند، با جوش عواطف خود تا شیدیل رسیده جا سازشون و دلیرترین مبین پرستان پیش خود شردند. و رانیکه انحراف سوهال شوینستی، نه فقط برخلاف اصول برنامه‌سی و تانکیکی لنیستی، بلکه بر سبب تکامل شوری مارکسیستی بگور (۲) می‌باشد است بیش از این‌باری به تعمیم نیست. اما در مورد آثار کوپیا سیمیم صرف فرق می‌کند، ایسین انحراف منض، که سارخان بهیکار آن را نشانیدگی می‌کند، به اصرارهای "شوری" رابه میان می‌کند، اما این‌ده شوری مار-

کسیم، که خواستار تحطیل منض از شرایط منضی است، بلکه منض مارکسیسم و تبدیل آن به الگو برداری است. مجموعه‌ای از احکام و مواضع تانکیکی که در استخراج از تفاوت موجود میان شرایط که این احکام و مواضع در آن طرح و اشاعه شده‌اند، با شرایط منضی امروز ما، بگونه‌ای اخباری عرضه می‌شوند. فریب-مالیم بهیکار دوا نیست که بجای آنکه شوری مارکسیسم و ادر خدمت تحلیل شرایط عینی منضی که جنگ را فروری و اچ حساب کرده‌اند فرغانه دهد، از منض جنگ، به مثابه یک شاهده آغاز می‌کنند و شوری، به دنبال "عمل" مربوط به جنگ می‌گردند، تا رهنمودهای علمی خود را بنا بر اساسه از آن استخراج کنند. کسی که گوش فلک را با لایه‌ها د، جنگ ادامه سیاست است "کرده است بگونه‌ای که بر جوره به جنگ، شوری خود را فقط در مباحثات "پیشینان" در مورد "جنگ" محدود می‌کند؟ آیا موقع فرولتاریا در قبال جنگ سبز میسر است؟ آیا موقع فرولتاریا در قبال سیاستی مانند که این جنگ نکل فیر آمر ادامه است؟ و اگر چنین است آیا شوری "مربوط" است درک این سیاست هم پیاز شوری "منگهای امپریالیستی" می‌باشد؟ آیا "پیشینان" سود چنین کرده بودند؟ آیا همان برای درک و اشاعه دوزخ پرولتری در قبال جنگهای امپریالیستی، ابتدا اقتصادمیر امپریالیسم و سیاست متکی بر این افشاد را شناخته و در قبال آن موقع گیری می‌شود؟ چگونه می‌توانست که تا پیش از جنگ شمار بزرگتری را زیر طرح می‌کند، امروز با بروز جنگ بسین دوزخ‌ورزی، که به زعم رفقای بهیکار ریشه در اختلاف منضی مستقل از انقلاب ایران دارد، مانگهان نه تنها زمان انقلابی طرح شمار بزرگتری مناسب می‌بینند، بلکه تا سرحد قدرت بسینه سرخواری نیز پیش می‌روند؟ این کدام شوری است که جنگ را انا-به به سیاست می‌داند، اما فقط برای "پروورزی"؟ آیا جنگ را "مادلات" پرولتاریا نیز نباید ادامه سیاست او باشد، و اگر چنین است آیا امروز شرایط عینی و ذهنی لازم برای آنکه این سیاست هم گویانه ای فیرا جهردسال گردد فراهم است؟ برای بهیکار برای اشاعه موضع منضی این کم شوری که بزرگان رجوع نکرد که "باقیام بازی نکند"؟ آیا بهیکار او مانست، اقتصادمیر او مانست نیست که به اماندگیم قیام و یا جنگ داخلی شکت خورده، بدون حزب، بدون صف مستقل و رسمی پرولتاریا، بدون برنامه و بدون تمامی ملاحظات برای دست زدن به اقدام فیرا برای شریف قدرت سیاسی، پرولتاریا و تمامی صفات و صفات معضوط تا کنونی او را به "گوتندم توب" خدا تقلاب بدل خواهد ساختند "تپوت و گوتند تا سخوان" از راه معالشی برای سازماندهی دوره جدید از اشاعه تریه‌های شیدیل خواهد کرده اینها همه مسائل شوری است که بهیکار می‌توانست به همان شیوه-فرمالیستی به تحول مربوط به آنها، "عمل شوری قیام"، "عمل شوری میهران"، "عمل برنامه و تانکیکی" و غیره در کسب حدیث رجوع کند. اما بهیکار بیش از این فرمالیست است که چنین کند، او جنگ را می‌بیند ولذا شوری جنگ را می‌خواهد، او سبیل شورویک خاطر بر معطل خود را از زوری نیکل مساله‌ای که پیشاری خود دارد انتضاف می‌کند و در شوری در سنجی هر طریقی که نامی از این نیکل بوده است، استنگاش می‌کند، این چیزی نیست جز به لفاظی شوری سپیدان و لایجم از فراز شد و معنوی آن پرورد! اما مکان واقعی شوری در پیشین مسئله جنگ چیست تا گین غلط: (۱) شوری باید بتواند فروریت جنگ را تحطیل کند، ظاهر همه کسانی که عبارت "جنگ ادامه سیاست است..." را شب و روز تکرار می‌کنند نیز همین هدف را دارند، اما تا پیشین تر نشان خواهیم داد که چگونه آنچه ابتدا در بررسی های مبین پرستان و آثار کوپیا سیمیم تا طرح نیست مفهوم مارکسیستی "مزور" است. منظور از توضیح فروریت جنگ، موضوع تحطیل مکان آن در سیر قانونمند مجموعه مناسبات تولیدی و روابط طبقاتی معینی است که این جنگ بر مبنای آن در رابطه با منضی از تحول ولکند. فدای صورت می‌بندد. اینجا کار می‌ماند است. مسئله طرحی فارسان است، مسئله‌ای است که در آن سرمایه انحرافی به هیچ

امپریالیسم آمریکا تا پیش از انقلاب ایران مناسبات معیشتی را با پرولتاریای کشورهای منطبقه (و به این اعتبار با ملواده های زحمتکش غیر پرولتاری) بر سرآورد ساخته بوده است. مناسباتی که در چهارچوب تسلیم امپریالیستی جهان مکان و معنای خاصی خود را داده است و یکی از شروط جهانی تولید و بازاریابی مناسبات امپریالیستی تولید (تا پیش از شروع تلاقی جدید اجتماعی برای تقسیم مجدد جهان) را تشکیل می‌دهد است.

ایشنا و هراس منطبقه و در بیشترین کشور تحت سلطه و تسلط فارس (از نظر تمدنی و سیاسی)، انقلابی در جریان است که مناسبات را، با توازن و تضاد امپریالیستی درونی آن، مورد تهدید قرار داده و ادامه آن، اقتصاد و سیاست امپریالیستی را نه فقط در ایران بلکه در تمامی خاورمیانه به ورطه بحران خواهد افکند. اینخاورپرتاریا آرزوها، اهداف و امکانات معینی دارد و سرمایه انحصاری نیز به همین ترتیب بدینسان ایجاد و احیای شرایط اقتصادی و سیاسی معینی است. اینخاور آرایش معینی، بواجبه جریان انقلاب ایران، در میان دوره و انقلاب و بعد از انقلاب، بر مسائل معینی موجود است. و ...

فروتر جنگ را توضیح دادن، یعنی مکان آنرا در مسیر انکشاف این مناسبات تولیدی و روابط ویراوشی های طبقاتی تحلیل کردن، چه کسی می‌تواند به جنگی میان طبقات (هر چند طبقه ای) درمن این مجموعه مناسبات برخورد کند؟ اینک اقتصاد و سیاست را، با توجه به مؤهبت دو طبقه اصلی متخاصم، برود کنار و بورژوازی و دولتین معین مورد تحلیل قرار دهد؟ کدام متن کلاسیک دربار جنگ می‌تواند، بی آنکه مغفل، شکر و شناخت مشخصی کوشمونیتهای امروز (انوار) یا کجایی تحلیل شرایط منتهی امپروزیالیستجا پیوندهد ببلاناطله و بلواطلاط و روشنی عملی بسند دهد؟ آری، جنگ ادامه می‌دهد است به طرق ظهور، اما سیاست طبقاتی خود از مکان تولیدی آنها و به اسم آنها، به مناسبات با رتاج اساسی مکانهای تولیدی معین، نسبت به دولتین ضروری حرکت و انکشاف مناسبات تولیدی نشأت می‌گیرد و انگسر این نوعی و اندیشه باقیم، فروتر جنگ وارد کرد می‌تواند کرد.

بزرگ ضرورت ظهور آن سبستی را که جنگ ادامه دهد آنرا نسبت و تفهیمده ایم. به این نکته بازمی‌گردیم.

۱) دشوری باید "سکان جنگ" یعنی شرایط معینی اقتصادی و سیاسی که جنگ برای بروز و ادامه خویش به آنستی است - ازب- طبقه دهد. دشوری باید اینکست و توضیح دهد که کدام شرایط اقتصادی و سیاسی (و نظمی)، ادامه دهد. قهر آمیز سیاست را بمرور جنگ دو کشور معین به منته ظهور می‌رساند دشوری، اما توضیح دهد جنگ چرا جنگ میان این دو کشور معین می‌تواند یکی از اشکال ادامه دهد. امر سیاست طبقات است. و بر این معنی اولاً، احتمال تحمل جنگ را به اشکال دیگر، تا بنسیر پیشین و ادامه آن و تا ثانیاً شرایط اقتصادی و سیاسی خاصه آنرا نشانده است. اما با توجه به شرایط اقتصادی و سیاسی موجود، اولاً شروع و ادامه این جنگ می‌تواند به فروپاشی و بنا را در حالی که موعده استند باشد؟ برای این منظور جنگ تا کی و بنا برمود آوردن کدام تحول معینی می‌باید ادامه یابد؟ آیا این جنگ معین به ایجاد این تحولات گذار است؟ اگر نه، ادامه قهر آمیز سیاست موجود این جنگ معین درجه اشکال دیگری دنبال خواهد شد؟ آیا شکست و پیروزی طرفین متخاصم، الزاماً با شکست و پیروزی سیاست موجود جنگ متراف است؟ و ...

۲) دشوری باید، در گام بعد، از تحلیل فروتر منبهای و امکان حثلی جنگ فراتر رفته و سلطوبست طبقاتی جنگ (مطلوبیت برای طبقات معین) را بررسی کند. از آنجا که مفسرین عمول جمله جنگ ادامه سیاست ... "حقاً همین ملوله" مطلوبیت طبقاتی جنگ" را با سائله "ضرورت جنگ" اشتباه گرفته‌اند، لازم است قوی تر درباره این مساله تحقیق توضیح دهیم.

تا آنجا که از ضرورت و امکان جنگ سخن می‌گوییم، قوانین و شرایط معینی موجود منطبق بر جامعه، و خارج از ذهن انسانها، مدنظر داریم. اما وقتی از "خود جنگ" به منته یکد و اهمیت

بالفعل صحت می‌کنیم، های انسانها و ذهنیت و شعور طبقاتی آنها که مایه میان کتبی می‌شود. ضرورت و امکان جنگ منطبقه هستند که قوانین معینی اقتصادی و اجتماعی و معنای مناسبات اقتصادی و سیاسی خاورداریک مطلق تاریخی معین مربوط می‌شود. اما طبقات با نایب انسانی این مناسبات اقتصادی را ندانند و لذا آنها را که در واقعیت با صورت قوت انبستی پیروز آرزو اده، شان و آدار به حرکت شان می‌کنند، اینان بصورت "منافع و اهداف بزرگ" خود در این با آن مطلق معین فرموله و تشریف می‌کنند و با تشریف و شادمانی و شادمانی (فرهنگی - سیاسی، نظامی و ...) برای دستیابی به این اهداف و منافع، در عمل سیر انکشاف مناسبات اجتماعی و روابط طبقاتی را، با هدایت و حرکت اراده خود، به پیش می‌رانند. این اهداف و بزرگ می‌شک در همان معده و دهی که قوانین (ضروریات) و امکانات معینی بدان تمعبل می‌کنند، دنبال گرفته می‌شوند. اما کمالاً بر آن طبقه منبند، چرا که منافع و اهداف بزرگ، طبقات بیان ضروریات معینی حصول مناسبات اجتماعی از زاویه شرایط طبقاتی معینی هستند: "تشریفات زیرساختی اقتصادی، در پیار زود به تحول تمامی روشهای معین می‌انجامد، در طالع این تحولت دوباره لازم است تا مایه قائل ثوم بین تحول مایه و معنای اقتصادی تولید، که می‌تواند با هدایت علوم طبیعی زمین شود، به آن اشکال تحولی، سیاسی، هنری، مذهبی و یا فلسفی به و بطور خلاصه با اشکال اشکال ایدئولوژیکی - کسه انسانها در آن اشکال از این تنافس (در زیرساختی اقتصادی) آگاه شده و با مهارت خویش بکمره ای می‌کنند."

بمازود به پیچیدگی و پیچیدگی اقتصاد انسانی

بماتر دیگر، انقلاب حاصل حد شدن تمام میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است که مانع رشد آن کشته اند. این ضرورت اقتصادی است. اما هرگز کسی نخواهد بیاد که با با و راه رشد نیروهای مولده کوشده باید کرده" در انقلاب شرکت کند" (انتیه داریم کسی را که با این شعار، از زیرساختی تا نه خالصی کند) برای مثال یک انقلاب بورژوازی کلاسیک، به اعتبار نخستین اشکالی از رشد نیروهای مولده ضرورت می‌یابد، اما از طبقه از انقلاب طبقاتی اجتماعی به این هدف در انقلاب شرکت نمی‌کنند و به آن جلب نمی‌شوند. آنها از این راه، و لاجرم تناقض زمین آنرا، در همان اشکالی می‌بندند و تصویر می‌کنند که مارکس فوق اشاره می‌کند. تجارت آزاد می‌خواهند، براسی در برابر قانون می‌خواهند، آزادی علمبرار جنگالمنه را می‌خواهند، نان می‌خواهند، مداشی دولت از دولت را می‌خواهند، براسان می‌خواهند. ازین رفتن دیون ارباب را می‌خواهند، و ... به "تیرهای مولده و شناختن با مناسبات تولید" اذیت می‌کنند، اما در همین این و آن خواستن ها، تحولی را باعث می‌گردند که در واقعیت امر به صورت انقلاب، به شتاقی بر بنای جامعه، با منس می‌گردد و راه برای رشد نیروهای مولده می‌کناید، مطلوبیت طبقاتی جنگ و با معیارات دیگر اهداف و منافع ویژه ای که اشکال، بورژوازی تمام و رهنمای تری در ذهن طبقات معین است، لاجرم خود در سطح روشنی معینی دارد. جنگ امر با "اهداف بزرگ" طرفین متخاصم توضیح دادن چیزی جز سیاست رایه میپولوسی و سیاست خارجی "تول دادن قیمت، حال آنکه جنگ و دیپلوماسی هر دو ادامه سیاستند. تمام آنچه می‌بهرسان و تا ناکو - با معیوبت های ما تاکنون بنام تحلیل شورویک از جنگ ایران و عسرازی نمود داده اند، چیزی جز سیر و سیاست در همین سطح روشنی است، مطلع مطلوبیت باید مطلع مطلوبیت جنگ برای این بیان بلنده معین شده است: "بورژوازی عراق این را می‌خواهد، بورژوازی ایران آن را" "بورولتاریای ایران و عراق طبقه در جنگند" "طرفین این جنگ، بیرون از ایران است که جلوی عراق با بستند" ...

سیاستی که جنگ ایران و عراق ادامه است، برای این تحریف کنندگان اشکال لیبستی، معنای جز لیست کردن "مطلوبت" طبقات از جنگ ندانند است. تا کنیک پرولتاریا به از همین

ساح مطلوبیت و مطالبات استخراج می‌شود: جنگی حادث شده است که دلالتش مستقل از مبارزه طبقاتی در ایران است، حال بهینیم منافع پرولتاریا، حالت مطلوب برای پرولتاریا... در این جنگ چیست؟ این سوال را جامع دید، تاکنیک پرولتاریا را یافته‌اند!!

در اینکه توضیح مطلوبیت طبقاتی جنگ جزء انحصاری حصر تحلیل مارکسیست است تردیدی نیست. اما منحصراً کردن تحلیل به این سطح، جزفاوت کردن بورژوازی بر حسب آنچه او در باره خود می‌گوید، و لاجرم جزاوت دادن قدرت طبقاتی شوربیک سار-کستی از غریب‌ات و فواصین حاکم بر حرکت طبقاتی و به این اعتبار گسستن کامل از تئوری در طرح و اشاعتا تکنیکها تشخیصی نخواهد داشت.

اما آن تئوری که در برخورد به جنگ ایران عراق قادر باشد ضرورت، امکان و مطلوبیت طبقاتی این جنگ را استنباط کند، تاگزیر می‌باید درصده اول به مسائلی پاسخ دهد و داده‌ها باشد که حتی قبل از آغاز جنگ بیناروی جنش کمونیستی و کارگری ما فراردا شده است. اگر توضیح ضرورت جنگ مستقلاً تحلیل شده است، بی‌شک این میان کار و سرمایه در ایران و منطقه و تحولات کنکرت ایران است. بهینگی است که "انقلاب ایران" به عنوان بنیادی تری، بین و زمین گذشته‌ترین عامل در سیر تحول ایران می‌باشد. در چند ساله اخیر می‌باید محور این تحلیل شوربیک فرار گیرد. اگر

شواهم مانند پیش از سلطه مطلوبیت طبقاتی جنگ آغاز کنیم و تحلیل را با بیوگرافی او رزوا و ایران و عراق و منطقه، سیاست، اسباب و نظامی آغاز کنیم که این هر دو بورژوازی "محواره دلت" شده‌اند. امروز "ست پرولتا" روز حاجی باقی مانده بهیسی اگر بخواهیم مارکسیست فکرنکیم و مبحث با هم که تاکنون بی‌اعتباری و از جمله جنگ میان دو بورژوازی تصادفی و اضطراری رخ نمی‌دهند از نظر تاریخی، همزیل و هم "فاسدیتا کیفی" دنیا است. امکان تحقق می‌باید که ضرورتاً بنیادی هر حرکت

جامعه و مناسبات تولیدی و طبقاتی تحقق آنرا ضروری و ممکن کرده باشد، و بطور خلاصه اگر در تحلیل جنگ ایران عراق از مناسبات و عوامل و اوضاع و احوال کنکرت ایران حرکت کنیم، آنگاه گریزی نخواهیم داشت از اینکه تحلیل جنسک را داده می‌تواند تحلیل خود از سرمایه‌داری امپریالیستی در ایران و منطقه و اثرات انقلاب ایران بر آن، به نامیم. بنابراین اگر

مختر اعظم جنش کمونیستی ساله جنگ و تاکنیک پرولتاریا در مقابل آن را به نام قدرت تئوری و موعاغ برشنامه ای و تاکنیک خود در قبال انقلاب ایران بررسی می‌کند، ما باید تاکنیک خود نظر به اهمیت تعیین کننده انقلاب ایران در سیر انکشاف مناسبات امپریالیستی کار و سرمایه در ایران، منطقه، موقعیت کنی در مقابل جنگ تاگزیر می‌باید بر تئوری، موعاغ برشنامه ای و تاکنیک ما در قبال انقلاب ایران متکی باشد و با این در تطابق قرار گیرد.

اینجا است که به نکته ای که در ابتدای بحث به آن اشاره کردیم می‌رسیم: تاکنیکهای بخش اعظم جنش کمونیستی در مقابل ساله جنگ، افشاگرگم کاری قابل ملاحظه ای است که جنسک در زمینه تبدیل تئوری به اصول برشنامه ای و تاکنیک بدان برگردان بوده است. جنش کمونیستی تاکنیکهای خود را در مقابل مناسبات سیاسی، و از جمله جنگ حاضر، که یکی پس از دیگری مستقل از اراده او طرح می‌شوند، عمدتاً بیگانه ای گسسته و جدا از یکدیگر می‌توانیم تاکنیک می‌کنیم. منشی بر تحلیل منشی جامعه و انقلاب ایران

و بر برنامه منشی در مقابل آن باشد، طرح و اشاعتا می‌کند. ما در یک چنین است از انحرافات تاکنیکی، و از آن سبب تر از بورژوازی انحرافات در شکل مشروع، گریزی نخواهد بود. بنظر ما، منشی تاکنیکی که تحلیل کمونیستی شرایط جامعه و انقلاب و اهداف آن ساختن از راهرو و اصولی می‌سازد، منشی "فعاغ از انقلاب و تداوم بخشیدن به آن" است. ما در مقابل

لش تحولات مختلف، با بررسی حوصالت بنیادی سرمایه داری ایران، ما هیئت و متوازی انقلاب حاضر، و سیر تحول موارد و گناه

انقلاب و ضد انقلاب، در دفاع از این منشی چنین استدلال کرده ایم

کس: اولاً، انقلاب دموکراتیک ایران می‌باید فراهم آورنده پیش

ترتیب های اقتصادی و سیاسی منشی برای حرکت نهایی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم باشد. این پیش شرط ها و دستاوردها می‌باید موجود باشد، حفظ شوند، بسط داده شوند و این همه با قابلیت تئوری مستقل برای ایران را می‌باید و رهبری دفاع از این منشی دستاوردهای منشی خواهد داشت. بهیروی انقلاب حاضر به معنای آنست که پرولتاریا بتواند بر سه ایجاد این پیش شرط ها و دستاوردهای اقتصادی و سیاسی را "از بالا" تسهیل و تسریع کند. انجام ایران خود مستلزم دفاع قاطعانه از دستاوردهای

قیام نیمه کاره بهین و بسط این دستاوردها بصورت فواهد و ازین شرایط منشی و ذهنی لازم برای قیام دیکری است که می‌باید به رهبری پرولتاریا می‌انقلابی بهیروی رسد، ما دام که شرایط منشی و ذهنی لازم برای این قیام بهیرومند (به شتاب منطقی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا) فراهم نیامده‌اند، دفاع از انقلاب به معنای عام فوق منشی تاکنیکی عمومی پرولتاریا خواهد بود. بهیارت دیگر بر نامه پرولتاریا در انقلاب حاضر، بهیستی بر تحلیل منشی شرایط منشی بر از قیام بهین، آن رشته عمومی که تاکنیکهای کمونیست را در این دوره به همس

بپیوست می‌دهد، شمشین نبوده است.

ثانیاً، تحلیل منشی سرمایه داری ایران، محتوم بودن شتاج قیام آمیز بورژوازی و امپریالیسم رایه انقلاب و ضد انقلاب پرولتاریا، در اشکال مختلف و به رهبری خریات مناسبات سیاسی مختلف بورژوازی ایران (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون)، باحتی نیروهای بورژوازی امپریالیست سلور اعم، انگار می‌دهد است. "فعاغ از انقلاب"، به معنای سازماندهی و مناسبات

منشی ای بهیروی پرولتاریا در مقابل این شتاج منضم، به معنای اشکال منشی که در مقابل منشی پرولتاریا انقلابی گریز می‌دهد، یکی از ارکان تعیین کننده منشی تاکنیکی او را تشکیل می‌دهد. این نکته ای است که باید بهیسی، و از آن منشی فردای نام بهین در مقابل رژیم کمونیست و جمهوری اسلامی که با شتاب عام از دست شتاج فضا انقلاب بود، و جز در مقابل کودتای اپوزیسیون امپریالیستی و یک جنگ ایران عراق، سبک دیگر پیوسته می‌دهد.

ثالثاً، و تاکنیک منشی که شرایط منشی و ذهنی لازم برای قیام به رهبری پرولتاریا و اشترار دولت انقلابی منشی نباشد، است، بهین تا زمانی که دفاع از انقلاب بسط و توسعه دستاوردهای آن لزوماً باید از پای منشی، و شد از بالا یا بهین هر دو، مستورت بهیبرد، جلویگیری از شمشین حکومت منشی کمونیست بورژوازی و بنا به حدت یا شش صفوف بورژوازی، یکی از ارکان تعیین کننده منشی تاکنیکی پرولتاریا است. از این سو دفاع از انقلاب منشی خوانده می‌شود با دفاع از حکومت و بهیسی از بورژوازی، چه در شرایط و چه در عمل مترادف قرار گیرد. لذا دفاع از انقلاب این منشی را نیز مترادف است. پرولتاریا در مقابل شتاج منشی منشی که بورژوازی در اشکال مختلف، بهیروند بیشتر به سوسیالیستی فخر آمیز، برای استقرار رژیم منشی سرمایه داری در مقابل بورژوازی به آن دست می‌یابد، و با شتاب کرده و از بالا طامنا سرکوب نماید.

از اینجاست که ما مستقیم دفاع از انقلاب و جنگ تداوم آن، به منشا منشی تاکنیکی پرولتاریا، از پس از قیام بهینش تاکنون و تا زمانی که در شرف ایران تصرف قدرت سیاسی بهیسیل شرایط منشی و ذهنی در دستور قرار گرفته است، مستقیم از جنگ حاضر، و با هر شتاج ما با تحلیل دیکریه انقلاب امیولی بودن خود را به شوت و نا امیدانه است. شتاج یک فرقه بورژوازی محسوب در الفاظ، و تاکنیک خود هنوز رژیم جمهوری اسلامی و "انقلاب" را مترادف می‌گیرد، می‌تواند سیاست "دفاع از انقلاب" در مقابل جنگ سرمایه داران را "دفاع طلبی در مقابل عراق" بدانند.

چنین سیاست دفاع از انقلاب در مقابل جنگ، ما به شتفا مستقیم



فلسفه و اندیشه جزوه سوسیالیسم خلقی ایران

سوسیالیسم خلقی انحراف حاکم بر جنبش کمونیستی مسلمانان است. ما در این مقاله به ارکان شوربیک پایه‌های این دیدگاه انحرافی در زمینه‌های فلسفی، اقتصادی و سیاسی به اضمحلال و تاراج می‌کنیم. در این مقاله قصد ما نه سبب تشکیل این سه منبع و جزو سوسیالیسم خلقی، بلکه طرح کلی آن است که بتواند وجوه مختلف تفکرات را از این دیدگاه در مغالطت‌های مختلف و درآینده، سبک‌باز بودن دیدگاه‌های ما باشد بر سه‌جبهه‌های علمی، مبارزه شوربیک بر علیه پوپولیسم، این جبهه‌ها هم اکنون در جنبش کمونیستی گنوده شده‌اند. ما به سیم خود نتوانیم گوشه‌ایم و جود اقتصادی و سیاسی (و تا حدودی فکری-فلسفی) پوپولیسم را به نقد بکنیم و به این تلاش ادامه خواهیم داد. در زمینه فلسفی اصولاً کمتر در جنبش کمونیستی کار شده است، و بر غرض و مریخ و عمیق به این جنبه از انحرافات جنبش کمونیستی در واقع با مقاله ارومندی "جنبش درباره شوربیک و پوپولیسم" از رفقای روزندگان ... (م.ل.) در شماره "راه سوت سوسیالیسم" آغاز شده است. ما نیز، ناگزیر در این مقاله به پایه فلسفی پوپولیسم، ما به تفصیل بیشتری پرداخته‌ایم و در این زمینه می‌تواند مقاله فوق "راه سوسیالیسم" نیز سود چندانی (با ملاحظه این مقاله) را در مرفر از برخی اشیا - ما تا آنجا که می‌تواند درباره آن داریم، به نظر واداران آن - می‌دهد. طبیعی است که بحث ما را در این مقاله می‌تواند اساسی و شرفی باشد برای کسانی که متولیان فلسفه بوده اند از زمان بحث‌های در سرخواه داشت. اما فلسفه شوربیک گنوده عمدتاً تلاش کرده‌ام تا تا این حد مارکسیست ارسوزا - لیم فلسفی در ایران را در ریزش یک مقاله جمعیتی کنیم.

فکر این نکته ضروری است که اگر لنین در مقاله "سبب منبع و جزو مارکسیسم" با قاطعیت اعلام می‌دارد که سوسیالیسم علمی آموزشی محدود و جامد و بدور از شاهراه تکامل شدن جهانی نبوده، بلکه خود ادامه مستقیم و بلاواسطه مؤثر بر زکرتین نمایندگان فلسفه و علم اتحاد و سوسیالیسم است. ما امروز که مارکسیسم و سوسیالیسم علمی خود بیشتر در سیم ساینده تفکر و تمدن بشری خرابین هرسه زمینه است، اعلام می‌کنیم که سوسیالیسم خلقی و سه منبع و جزو آن در ایران، آن دستگاه فکری پدید آمده را تشکیل می‌دهد که کاملاً جدا از شاهراه تکامل فکری جهانی است و می‌باید هر چه فایده تر و سریع تر از خاطر بیرون رانیم ایران و بیباستان انقلابی آن رده شود. همین ترتیب، اگر مارکسیسم حاصل نقد و تکامل مبدعین آگاهانه ستار و ردهای فلسفه، اقتصاد و سیاست عصر خوب است، سوسیالیسم خلقی ایران، ما بنا بر بقای خودمونی و بنا آگاهانه انحرافی "فلسفی" در جنبش کمونیستی ما است. به این دلیل باید فکر "شوربیک" و "پوپولیسم" را گنوده کنیم "منحرف منبع" برای سوسیالیسم خلقی در ایران صحیح باشد، چرا که پوپولیستی ما خود ادامه منطقی تفکر خراب در ایران است. گرایشات جنجالی می‌کنند و لذا به جزئی که ما بر می‌شماریم از با، از نظر فلسفی و تاریخی، منشأ سوسیالیسم خلقی در ایران نیستند، بلکه غایت منطقی و شوربیزده شده‌ای می‌تواند مگر خدام ایران انحراف را تشکیل می‌دهد.

* * *

در اینکه پایه فلسفی سوسیالیسم خلقی در ایران ماتریالیسم است دردی نیست. هیچکس نمی‌تواند در هیچک از مشخوس جنبش کمونیستی، حتی در آثار منتهایی نیز تا مفر استخوان دچار انحراف پوپولیسم اند آگاهی ما در بر افتاد به وجود "فایده" و ما تقدم ذهن بر عین و روح سر ماده می‌باشد. اما این غرضت هرگز نه سوسیالیسم است.

این نه تنها خصوصیت ماتریالیسم فوئرباخ، بلکه خصوصیت ماتریالیسم عامیانه قرن بیستم، که انگلس فوئرباخ را در موزینه با آن مع می‌دانست، نیز هست. اهمیت و جویسبر انقلابی ماتریالیسم مارکس و انگلس نیز بنویس خود نه در سه نسبت شناختن این حکم هام هرگز نه ماتریالیسم، بلکه در فوئرباخ رفتن از آن و ایجاد تحولی بنیادی در آن است. تحولی که حامل پیوند ماتریالیسم با دیالکتیک است. که این دومی خود دستاورد دستگاه فلسفی هگل است. دیالکتیک مرز میان ماتریالیسم پیگیر مارکس و انگلس را با ماتریالیسم پیش از مارکس، که بنا بر علت ماتریالیستی خود تاگزیر در تحلیل جهانی به دامان ایده‌آلیسم در می‌فلطد، ترسیم می‌کند. و این دقیقاً دیالکتیک است که از دستگاه فلسفی ناظر بر سوسیالیسم خلقی ایران کلا و کاملاً غایب است. ماتریالیسم سوسیالیست‌های خلقی در جنبش کمونیستی ما از بنیاد متافیزیکی است. برای درک این نکته لازم نیست به متون فلسفی سوسیالیست‌های خلقی رجوع کنیم (هرمنز از اینکه چنین متونی عمدتاً وجود ندارد) و ما می‌توانیم که پاسخ آن را به سائل فلسفی متافیزیک چون جبر و اختیار، وحدت و کثرت، حدوث و وجود و غیره می‌یابیم. پایه فلسفی انحراف پوپولیستی حاکم بر جنبش کمونیستی ایران می‌باید از لایلی شتون سیاسی و اقتصادی این جنبش استنتاج شود، و در همین حد نظر ما متافیزیسم سوسیالیست‌های خلقی در سه وجه اساسی خود را آشکار نموده است:

- ۱) تعیین متافیزیکی و غیر دیالکتیکی پدیده‌ها، روابط و مسایات و تحولات اجتماعی.
- ۲) درک متافیزیکی از پدیده شناخت، نفس متفید دیالکتیکی شناخت شرایط فیزی اجتماعی و مسلوب کامل به الگومواری و بسو و آمپریسم (تجربه کرائی) از سوی دیگر.
- ۳) بر همین اساس، جز از درک رابطه دیالکتیکی، ضروری و پراشک و به این ترتیب در فلسفه به آکادمیسم دشوری و اکتونومسم و اوانشوربیم در عمل.

۱) متافیزیسم در تعیین جامعه

دیالکتیک به تعریف کلی انگلس عبارت است از "بسیم فوئرباخ عام حرکت - ام از فوئرباخ حرکت جهان خارج و تفکر است - و مجموعه از فوئرباخ که در درون‌مایه فوئرباخند و در تعیین و ظاهر متفاوت است. به رسمیت شناختن فوئرباخند یعنی حرکت جهان مادی (و جامعه به مثابه جزئی از آن) به معنی آن است که سبب‌پذیرم اولاً پدیده‌ها، اشیا، و روابط واقعی، در عین حال ضروری هستند، حامل ضروریات می‌باشند. تعادلی و اتفاقی نیستند و در حرکت خود بر اساس فوئرباخ عینی معینی اشکاف می‌یابند. و شایسته جهان مادی متشکل از پدیده‌های لایمظف تحول و حرکت فاده از سبب به سطح دیگر است. تحولی که اشیا و پدیده‌ها، تعینات و برووات آن هستند. اشکاف این پدیده‌ها و تحول دانش جهان ماده خود به این معناست که اشیا و پدیده‌ها وجود می‌یابند و از میان می‌روند، از هست به نیست و از نیست به هست گذر می‌کنند. بنده عزیمت ماتریالیسم دیالکتیکی نیز ناگزیر به اشیا و پدیده، بلکه پدیده‌ها است، پدیده‌های گسسته از مدتی بنیادی و مادی و ارتباطی تنگناک سرخوردارند. سبب

۱) انگلس، "فلسفه فوئرباخ و ایمان" فلسفه کلاسیک آلمانی.

اینها احکام پایه‌ای ماتریالیسم دیالکتیکی است که ماتریالیسم متافیزیکی کهن در مقابل آن رانو می‌زند. مینامیزد که نه از پروسه‌ها، بلکه از اشیاء آغاز می‌کند و پاداش و پادیده‌ها را نه چون حامل انکشاف قانونیست جهان مادی، بلکه به مثابه مروجاتی درخود، قائم بسبب ذات و منطبق تلقی می‌سازد.

لنین چگونگی کاربرد متد دیالکتیکی را در تبیین و تحلیل جامعه چنین خلاصه می‌کند:

"چند مارکس و انگلس - در شمارش از مضمون متافیزیکی - متد دیالکتیکی نام نهاده‌اند. چیزی بیشتر یا کمتر از متد علمی جامعه‌شناسی نیست که جامعه را به مثابه ارگانیسمی زنده و درحال انکشاف دائم (و نه به عنوان چیزی که اجزاء آن بطور مکانیکی بیکدیگر متصل بوده‌اند) اجزاء هرگونه ترکیب، اختیاری عناصر مختلف اجتماعی را می‌دهد (در نظر می‌گیرد که بررسی آن مستلزم آن است که آن مناسبات تولیدی که صورت‌تندی اجتماعی مستقر را تشکیل می‌دهد، بطور ایزوتف مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و قوانین کسار کرد و انکشاف آن تعقیب شود.) (دوستان مسردم کباب‌باز)

بعبارت دیگر ماتریالیسم تاریخی - کاربرد ماتریالیسم دیالکتیکی در تبیین جامعه - در برخورد با یک جامعه معین در وهله اول و پیش از آنکه به بررسی اجزاء و عوامل متشکله آن بپردازد، آنرا بصورت "ارگانیسمی زنده" و "یک صورت پروسه‌های دائم تحول و تکامل در نظر می‌گیرد که تا سبب توانین حرکت عامی است و لاجرم چگونگی حرکت و فعل و انفعال متخامل اجزاء، متشکله آن می‌باشد بر مبنای درک قوانین منبذای حرکت آن - یعنی قوانین حاکم بر مناسبات تولیدی - توضیح داده شود. تحلیل زیربنای اقتصادی، محور پروسه دیالکتیکی به جامعه و مناسبات اجتماعی است. ماتریالیسم تاریخی از بررسی شخصیت‌های سیاسی، احزاب و یا حتی طبقات آغاز نمی‌کند، بلکه از شناخت مناسبات تولیدی عامی حرکت می‌کند که این شخصیت‌ها، احزاب و طبقات را در چهارچوب قوانین و ضروریات معینی موجودیت می‌سازد و در جهات معینی حرکت می‌دهد.

سوسیالیسم غلطی ایران متافیزیسم حاکم بر دستگاه فکری ایران است که بر اساس فلسفه ایدئولوژیک است. فلسفه ای فوق به ثبوت رسانیده است. تمام آنچه سوسیالیست‌های غلطی ایران از تحلیل زیربنای اجتماعی است به مثابه "جزء تعیین کننده جامعه می‌انهند" تحلیل طبقات است. بعبارت دیگر سوسیالیست‌های غلطی ما پیش از آنکه به قوانین تولید بر مبنای و مناسبات سرمایه، قوانین حرکتی استواری نژادی نزع شود، معرمان و غیره نظر کنند، پیش از آنکه قانونی نشیند، حرکت سرمایه‌داری عصر امپریالیسم واردایند، و پیش از آنکه عملکرد خاص این قوانین عام را در کشور ایران، به مثابه کشور سلطه امپریالیسم، بررسی کنند، بکسره و ابتداء به ساکن بررسی انقلاب ایران را بر مبنای جدول بندی طبقاتی آغاز می‌کنند. لیبستی از طبقات و انتزاعی می‌شود: بورژوازی انحصاری، بزرگ‌تران، لیبرال، لیبرال عمومی، خرده بورژوازی برده، سنی و مدرن، دهقانان فقیر، متوسط و عرف، پروتلاریا و... و در ستون مقابل هر طبقه دفتر "مناخ" می‌نویسند می‌نویسند، آنگاه با روی شارش "تضامنا" آغاز می‌نویسند، منافع طبقات، جدا از قوانین حرکت جامعه‌ای که این طبقات اجزاء آنند، با یکدیگر مقابله و مقابسه می‌نمودند و سرمایه‌داری و طبقاتی، دشمنان و متحدین پروتلاریا، هر طبقه انقلابی، سیاست و تاکتیک‌های پروتلاریا را از طریق "تبیین و تحلیل"

می‌گردد. این متافیزیسم کامل است، چرا که پیش از آنکه جامعه را به مثابه یک پروسه و یک ارگانیسم زنده بنگردد، سیر انکشاف آنرا قانونیست بدانند و قوانین حاکم بر آن را بر مبنای بررسی مناسبات تولیدی درک کند و سیر یکباره از اجزاء و اجزای در مبنای همه (طبقات) آغاز می‌کند و نظریات خویش بر سبب قوانین حرکت آن کلمینی که این طبقات اجزاء آنند، مناسبت تولید) بلکه بر ارتباطاتی اختیاری و مکانیکی مبنای این اجزاء که خود به اشیا الحاق می‌کنند می‌گذارد. و در این مبنای با چسبیدن لفظ "تصادف" به شرفا و شی که میان منافع مفروض برای افکار و طبقات مختلف می‌باشد، و با مبالغه استفاده از لفظ "میکلتیک" در هر جا که به سبب دوگانه می‌شود و محتاج انقطاع می‌گردد، مدعی ارائه نظریاتی مارکسیستی خیز می‌شود. غافل از اینکه در این شبهه‌تولید نه تنها مقوله "تصادف" بلکه همان نظریه "تصادف" سوسیالیسم غلطی یعنی مقوله "طبقه" نیز مبنای آنست که در این صورت و مضمون و مفهومی تشی گردیده است. مفروضاتی چون بورژوازی، پروتلاریا، خرده بورژوازی و غیره در دستگاه متافیزیکی شکر سوسیالیست‌های غلطی به مفاصل همی کاملاً مجرد و گسسته از امکان تولیدی این افکار و طبقات در مناسبات تولیدی یک کشور معین در یک منطف تاریخی معین بدل می‌شوند، طبقات، جدا از مناسبات معینی که در آن موجود است، بافته‌اند و بر اساس قوانین بنیادی آن به حرکت درمی‌آیند، بلکه مفهومی انتزاعی‌اند، این طبقات دیگر به طبقات اجتماعی، بلکه طبقاتی مجرد ذهنی اند که چون انسان مجرد فوئریالیسم، مسی‌باید برای توسعه چندچگون حرکت‌ناشن دست‌ده‌ایند، فلسفه مافی در مورد "بهر قضایی" آنها کشت.

حرکت از طبقات مجرد بجای حرکت از مناسبات تولیدی تاریخی واقعی، مفیدی انکار ماتریالیسم است، زیرا که این درک جهان حرکت از اشیاء و پدیده‌های ظاهراً اشغالی (شما) آنجا که به سوسیالیست‌های غلطی مربوط می‌شود ایجاب می‌کند که در آن پروسه‌ها و روابط و روابط قانونیست اجتماعی است. این حرکت با بررسی و توسعه دیگر مناسبات سوسیالیست‌های غلطی روشن نخواهد شد.

۱) متافیزیسم در ضروری شناخت - اکثر برداری و تبیین اولین حکم ماتریالیسم دیالکتیکی در زمینه‌تئوری شناخت است. اینست که تفکر انسانی می‌شود به شناخت جهان واقعی خارج از ذهن تا شال آید:

"ما مساله رابطه تفکر و هستی وجه دیگری نیز دارد و آن اینست که تفکر در برابر جهان هستی که ما را احاطه می‌نماید است چه اوضاعی با خود این جهان دارد؟ آیا تفکر ماقادرات به شناخت جهان واقعی تا شال آید؟ آیا پدیده‌ها و مقولات ذهن ما می‌توانند اشکالی برستی از واقعیت بیست‌دهند؟" (انگلس - لودویگ فوئریالیسم و...)

پاسخ این سئوال است: "ماتریالیسم یعنی با شناخت خود قانون عینی در طبیعت و پذیرش اینکه این قانون خود را با دقت تقریبی در ذهن انسان متعین می‌کند." (لنین - "ماتریالیسم اسپریوگرتیشیم")

آنچه در وهله اول فکر واقعیت است اینست که تفکر انگلس و لنین در مورد بر مبنای تفکر انسانی در شناخت جهان واقعی و قوانین عینی در طبیعت است. به عبارت دیگر سوال ابدالی نیست که دنیا انسان فادریه انگلس اشیا، و پدیده‌هاست یا خیر. پاسخ این سوال می‌تواند حتی در نزد لادریون (گنو سنیک‌ها) که به شی درخود غیر قابل شناخت‌شانند تیسر منتها باشد. مساله بر مبنایست که آیا تفکر انسانی قادر است از نمود و واقعیت فراتر رفته و بپوشد آنچه که چیزی نیست صورت آن و قوانین عینی حاکم بر آن نیست، دست‌باید؟ عبارت "جهان واقعی" در شکل قول‌ظان انگلس به‌صورت چیزی اشاره‌دار که عبارت "قوانین عینی" در نقل قول مذکور از لنین، زیرا این هر دو بر مبنای تفکر در جهان مادی اشاره دارند. ضرورت



اسان "واقعیست" است، و جهان واقعی برای ما تجربی است. دیاکتیکی، نه به مثابه مجموعه‌ای از ادعیا و پدیده‌ها و عناصر و عوامل متفکر، و اضافی که به گونه‌ای اختیاری در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته‌اند، بلکه به مثابه حرکت لایزال و فانونیستد ماهه و بیرویه که لایتنطع تحول آن از طبیعت به بدیع دیگر میگرداند و تحریف می‌یابد. بنابراین پاسخ مستقیم به سوال انگلیس در مورد تأیید شناخت بودن جهان واقعی، بدین معنی است که چون لنین میفرماید که تفکر انسانی قادر است سیر دیاکتیکی تحول جهان را مادی را در خود منعکس کند پسند بریم که تفکر انسانی می‌تواند به عنوان عینی حرکت جهان واقعی بی‌سیرد.

دروغی اگر این نکته را بخاطر اروپیم که: "دیاکتیکی یعنی علم فواین عام حرکت با اعم از حرکت جهان خارج و سوا تفکر انسانی، و دومینجه در فواین که در فرهنگ ما یکسند آنگاه زمینه نشو شناخت ما تجربیست. دیاکتیکی را شناسی می‌دهیم (تفکر انسان خود چیزی از جهان مادی است و لذا شناخت همان فواین دیاکتیکی حرکت است که جهان ماده بطور کلی تابع آن است. این دروغنامه یکسان امکان می‌دهد تا در تضاد متقابل مولات در دنیا باشد با ارتباط واقعی پدیده ها در جهان واقعی (که مولات خود نشان دهنی آن هستند) در تضاد با نور کمبود، و به این ترتیب دهن نشان امکان باید تا سیر دیاکتیکی حرکت جهان واقعی و در خود منعکس کرده و فواین عینی ضروری آن را بصورت روابط متخطی میان مولات، یعنی بصورت فواین شوئیگی بیان نماید.

اما تفکر انسان آنگاه، و در فرهنگ ما، می‌تواند به شناخت فواین عینی حرکت جهان (و با همه) تولید شود. کما اینکه متد دیاکتیکی را بیان نمود: شناخت فواین در مجموعه فواین (فواین حرکت جهان خارج و تفکر انسان) در اینست که در واقع یک در طبیعت، و همچنین تا امروز در سطح اعلم تاریخ بشری، این فواین خود را نا آگاهانه و بصورت شوربخشی در میان مسئله‌های بی پایان واقع بطور متخطی اعمال می‌کنند، دهن انسان می‌تواند آنها را آگاهانه درک کرده (تفلسفی، گونه‌یک فور باغ و...)

متد دیاکتیکی شناخت را مارکسی، انگلیسی و لنینی در متن مختلف مورد بحث قرار داده‌اند، این همان متد است که سید "تفکر از خاص به عام و از نام به عام" میخواند است. اما این سیری است که در متدولوزی ما تجربیست شناخت (به معنای عام) و بیرونه علم انبساط بورژوازی که در سیر انبساطی سکی است در سیر کار می‌دهد، سانه برین شوئیگیست و این حرکت از نام به عام و باطنی است. متد دیاکتیکی در حرکت از "عام به عام" در تجربه واقعی تکلیف می‌کنند. تجربه به معنای جدا شدن اختیاری از واقعیت عینی و خیال پردازی و عینی و گمان در برهه آن، بلکه به عنوان فراتر رفتن از نمود بلافاصل آن و کشف ضرورت فواین عینی ضرورتی حرکت آن. اول قدم در متد دیاکتیکی شناخت حرکت از کثرت به مجرد است، این حرکتی است که سیر واقعی حرکت ماهه، که پدیده کثرت حاصل آست، را دنبال می‌کند و قدم به قدم، در طریق با طوطی مختلف حرکت در درون پدیده‌ها، به مولاتی تجربی (صبر) که این طوطی را بیان می‌کنند، دست می‌یابد، و پاسخ است که مولات تجربی که در طی این پروسه تجربه بدست می‌آید، نه مولاتی اختیاری، بلکه اشکال دهنی روابط بنیادی ضرورتی در درون خود پدیده‌ها خواهد بود.

"عینی" مگل دروغنامه یا گمانت گاملا مق دارد. تفکر از کثرت به مجرد حرکت می‌کند با سیر انگلیسی تفکر سیر می‌یابد (و گمانت باشد) و گمانت باشد شمای لایزال و تفکر صحیح بیان می‌کند. "نه دنیا از حقیقت تجربی می‌شود بلکه به آن نزدیک تر می‌گردد. تجربه ماهه، تجربه یک قانون طبیعت، در سیر ارزش و فوریه و بطور علامه شایع

تجربه‌های علمی (صحیح، جدی و نه بوج) طبیعت را صیقل می‌دهد و در نهایت به شکل عینی می‌کشد. از ادراک زنده به فکر مجرد و از این به پراکتیک - این سیر دیاکتیکی شناخت حقیقت و واقعیت عینی است.

[لنین، دفترهای فلسفی، کلیات ۱۲-تبار، جلد ۱، ص ۱۲۸، ص ۱۷۱] اما چگونه می‌توان مطمئن شد که تجربه تجربی "علمی" صحیح "واقعی" است؟ مارکس این سیر را شناخت به تفهیل در کتاب نقد اقتصاد سیاسی (قسمت "نقد اقتصاد سیاسی") توضیح می‌دهد. در وهله اول باید فرمولوم "کثرت" متحقق شد؛ کثرت، از آنرو کثرت است که محل تمرکز مولاتها و تمایزهاست بسیاری است، و لذا وجهت روابط متخطی است. بنابراین هر پروسه کثرت بصورت یک پروسه حرکت، بصورت یک نتیجه، ظاهر می‌یابد و به عنوان نقطه صریح است. حتی اگر نقطه صریح است و اهمیت و لذا همچنین نقطه صریح شناخت و ادراکات باشد.

(متد اقتصاد سیاسی) بصورت دیگر، کثرت نشو شای از یک سلسله شاد ها، و یا مثل تلاقی یک سلسله روابط و پروسه‌های عینی است. و پروسه تجربه جز تطبیق قدم به قدم این شادها و سلسله‌ها، و یک به یک بررسی کردن آنها و درک بگونگی ارتباط متقابلشان چیزی نیست. اما نکته مهم اینست که در این سیر "تفصیل" به قدم شادها "تفکر" می‌یابد قدم به قدم از خود پدیده‌ها فراتر رود و مولات و روابط بنیادی و ترکیبی کشف آید. باید. مولات تجربی می‌یابد پدیده‌ها در ضمن و بیرونه، که روابط و شادهای عینی ای که این مولات با روابط آنها در جهان واقعی می‌دهد. این همان منعکس کردنی طبیعت مختلف حرکت ماهه است. ضروری ارزش مارکس تا بخاری فرکار - بر پایه دیاکتیکی است. نقطه عریضه مارکس کلامه شناخت یک واقعیت کثرت است (فست یافتن به مفهوم "کلا" خود زمین است که یک قدم از مشاهده اینها آنگاه کلی عین فراتر رود و این مفهوم نام و تضاد گرفته‌اند) و مارکس قدم به قدم با عریضه این زمین مشاهده، پروسه تجربه را دست یابی به بنیادی ترین روابط و مولات اقتصاد سرمایه داری و توضیح عام ترین فواین این شناخت سرمایه می‌کند.

"در کتاب سرمایه مارکس اینده" ماهه ترین، مشارکت بین و بنیادی ترین، متداول ترین و روزمره ترین رابطه جامعه بورژوازی (کالایی) را مورد تحلیل قرار می‌دهد، رابطه ای که ملبوسها یا به آن بر می‌خوریم، یعنی ماده اولیه کالا. مارکس از طریق تجربه و تحلیل، شایع مشاهده می‌کند، اما شناختی شادهای جامعه نویسن را در همین پدیده بسیار ساده (در این "طول" جامعه بورژوازی) آغاز می‌کند. اما تحلیل اشکاف (یعنی رده حرکت فرم) این شادها و این جامعه را در مرحله اجزاء متفرقه آن از آغاز تا پایان نشان می‌دهد.

[لنین، دفترهای فلسفی، کلیات ۱۲-تبار، ص ۱۲۴] مارکس از کلا آغاز می‌کند و تحلیل غده را توضیح می‌دهد. این نام تولید سرمایه داری بنیادین می‌دهد، و در این میان در هر قدم به مولاتی در سطوح مختلف تجربه، که منعکس کننده سطوح مختلف حرکت جامعه بورژوازی در سیر تحول و کارکرد واقعی آنهاست، دست می‌یابد. ارزش مبادله، ارزش کاربرد اجتماعی، لازم، ارزش اضافه، نرخ استثمار، ترکیب ارگانیک، نرخ سود، متوسط، نرخ برابری نزولی نرخ سود، قانون ارزشی ذخیره کار، همه مولات و روابط تجربی، اما بی شک واقعی هستند که مارکس در طی پروسه تجربه به آنها می‌یابد. خلاصه کلام اینکه قائل بودن به وجود فواین عینی ضروری در جهان ماده، و شناخت این "مقدار" فواین، معنای سیر گام بردارنده دیاکتیکی شناخت ماده را که خود در وهله اول متداول حرکت از "عام به عام" بر اساس پروسه تجربه از واقعیت

کنگرت به موفقات مجرد واقعی است. سوسیالیسم خلقی ایران ، با عجز خرداز درگ حشد دیاکتیکی شناخت و اهمیت مفرقه و پویه تجربه در این متداولوی ، شامی آنچه را که درباره قوانین اجتماعی برزبان می آورد به لاطالی های ترخالی شمل می کند. در واقعیت امر سوسیالیسم خلقی ایران از دوسواز منسند دیاکتیکی منصرف می گردد. الف) الگوزای و ب) آمپریسم و این هر دو انحرافات آنجا که ناشی دیاکتیک و مبتنی بر سوسیالیسم کنگرتی اند. در درونمایه یکساندولارجم پیوسته ناکستگی دارند. الگوزای ، با منتقل کردن غیر احتفالی استنجات شوریک منتخ از یک شرایط خاص انحصاری ، به شرایط دیگر ، به وضع از تصرف مارکسیستی "کنگرت" قاعده میگردویسه طریق اولی از پروسه تجربه وافتی در شرایط عیده طفسره می رود. الگوزایان ، شرایط کنگرت جدید را تکرار شرایطی تجربه شده و تکرار شده به معنای پورنه ولفا از مسلمان آثار به شرایط مشخص جدید بگوشه ای تجربی میورود می کنند. شمه فئودال و نیمه سوسیالیسم خواننده نظام تولیدی ایران ، کجاست؟ این ساله ارضی به مشابه ساله ارضی در دستوری کار انقلاب تجربه ایران ، سرخ کردن بورژوازی "ملی" با هزار و پویه سپه و پیمانده ، تصرف مستحقین پروتئولارها بر اساس الگوهای از پیشی مبتنی بر تحارب انقلابیات پیشین ، و غیره . شامی پویه که مبتنی کومنیستی مارا تا ماهها پس از قیام یمن در فئودال روی از بورژوازی نه بند کشیده بود. بلوهای متنوع متداولوی الگو سازانه شناخت برود است. این طرز تفکر شامی زبکی و غیره استنادی با امروز دوماجره درهای واقیعات "میر منظره" و طاع از الگو" کلازا به رونگشتی کشیده شده و پس و پنا مکان خویش را در نزد بورژولیمها کلازا از دست میدهد. اما ساله ارضی استنجات که سوسیالیسم خلقی ایران تکرار می کند شوریک مبتنی بود و را نه از رویه دیاکتیک ، بلکه بر مبنای آمپریسم به فلفک کشیده است. نقد آمپریستی از الگوزای مور جدید نظارهای است که در تحلیل های جنین کومنیستی ، که بشدت از پوپولیسم رنج میبرد ، حادث شده است. آمپریسم یا نکیه بر تصمیم تجربیات خاص ، خود صرف نظر از سابقه شولانی اش ، امروزه به اعتبار روی آوری الگوزای و رونگشتی به متداولوی اصلی شناخت در نزد بورژولیمها بند گشته است. آمپریست ها نیز از "خاص به عام حرکت" می کنند ، و بر مبنای مشاهده های احکام عام صادر می کنند و زیاده های مادی را (گند) ، اما این یافته دیاکتیکی از زمین تا آسمان قاعده دارد. اما این حرکت در متداولوی آمپریسم ، نه بر اثر رفتن از نمود پدیده ها و مشاهده های ادراکات حسی ، بلکه ایجاد قریبه اختیاری و ذهنی میان آن اجناس . تکرار و موزونیت مشاهده ات اساسی است. آمپریسم نه در پی هر حرکتی در قوانین عینی حرکت و تکامل پدیده ها ، بلکه در جستجوی توجیه این حرکت ، از طریق برقراری ساختن "قوانینی" ذهنی در میان اجناس . یک آمپریست به آسانی می تواند از تکرار این مشاهده که در جامعه کنونی زنان فرود به دانشگاه و بسا اجزای مثل فلفی از موفقیت نسبی کثرتی نسبت به مردان برخوردارند ، حکم ناشی از لعل بودن زنان را صادر کند. این حکمی است (مبتنی بر حرکت از خاص) آسانی که اختیاری ، چلی و ذهنی است . در مقابل متد دیاکتیکی که بر تجربیسه واقعی متکی است . از همین مشاهده های شناختی و فراتر رفتن از آنجا ، به حکم ستم کشیدگی زنان در جامعه سرمایه داری و ارتباط این ستم کشیدگی با تولید آرزو اش امانه می رسد و این نیز حکمی عام و تجربی و اما واقعی ، علمی و صبیح است. بر خود بحثی اعظم. جنین کومنیستی مابه بورژوازی لیبرال و هیبت حاکمه ، فقط ضد اصلی آمپریسم ، یعنی عجز کامیل از ارائه هرگونه آرزوی و پیش بینی علمی ، و اتکالی می کند. تغییر و تحول در جهان مادی در فرمده آمپریست ماره تجربه تناثر در احکام خود ، که مبتنی بر تحارب گذشته اند ، و اداری مازد . بورژوازی "ملی" را هر جنایت و عیانیتی که لیبرالیتها

مرکب می شوند ، قدم به قدم و از پیش ماجرا ، توسط سوسیالیست های خلقی طبع درجه می شود تا بالاخره پس از دوسواز مشاهده ، سوسیالیست های خلقی آنقدر "تجربه" کسب می کنند تا بر اساس آن ، و بازنه بر اساس درک مارکسیستی از ناهیه اقتصادی بورژوازی لیبرال ، حکم به فئودالیسم ایران بدهند. هیبت حاکمه مشکل از این بورژوازی (و فیکران) در نزد سوسیالیست های خلقی به همین سیر طبع درجه دچار می شود. زمانی که "گلابت تحارب" (و تحارب هرگز کافی و قطعی" نیستند و لارما را کنگرت حواره بر روی رفا مازت) ایجاد و بعد تا سیر فیدانظلی "بر سینه او کوبیده شود. آبا شناخت این طیفت اخیر سطرلم این تحارب گزارف بوده است. آبا میبازد کسیم و متد دیاکتیکی شناختا قدر نشود بر اساس تجربه علمی از نمود بورژوازی لیبرال ، و تحلیل قوانین بنیادی آنها کسیم بر حرکت ناشی ، سیر حرکت او را پیش بینی کند. و پورولیتی را از سیر رو بساحت در این شهر لرنگت تحارب خویشا ر معاف نماید؟ آمپریسم را بی جز این سیر رو بساحت فظوری نمی شناسد. اما متد دیاکتیکی بی تکلفا در پود تا از طریق ، اولاً ، تجرید از بورژوازی لیبرال ایران و تکرار این پدیده به شامی بازتابت و تجلی انسانی کثر معینی از سرمایه در بازار. دافلسی ایران (سرمایه و حوریک) ، شامی ، تجربه از این کثر معین سرمایه و تحلیل درک خصوصیات کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی (که سرمایه متداولوی از آن و تابع سوسیالیست حرکت آن است) ، شامی ، فخرات رفتن از این مرحله تجربی ، و تحلیل مکان شمش سرمایه داری ایران ، به شامی کشوری تحت سلطه امپریالیسم ، در نظام جهانی امپریالیسم بورژوازی غره راما ، درک خصوصیات اقتصادی و کرایش های سیاسی عام سرمایه داری عصر امپریالیسم و بلا خاص درک رابطه امپریالیسم و ارتجاع سیاسی ، و بطور اخص از طریق مرتز رفتن از مشاهده های ادراکات حسی در مورد نمود بورژوازی لیبرال ایران و درک قوانین عینی و خاص که بر حرکت این کثر از بورژوازی حاکم است ، از همان آغاز (و این ستم آغاز انقلاب ، بلکه از لحاظ مطلق تولید سرمایه داری در ایران بود) سیر حرکت بورژوازی لیبرال را در قسبال بر رولتاریا و انقلاب دموکراتیک برویشی و پیش بینی کند ، حکم "صیح کثری از بورژوازی در ایران نمی خواهد و نمی تواند نمودات و صد امپریالیست باشد" یک حکم عام ، اما واقعی و مبتنی بر یک پروسه دیاکتیکی تجربه است که آمپریست ها در حال قبل و نه امروز قادر به درک آن نبودند و نیستند . آمپریسم ، بنا بر ضلعت خود ، پایه فلفسی روبرویونیسم است ، و سوسیالیست های خلقی ایران بنا بر ستم متداولوی آمپریستی شناخت خود ، هر چند که سیر تجربه قدم به قدم ایشان کند ، بر طبق قاعده عمومی به روبرویونیسم گرایش دارند .

اما وجه دیگری پروسه شناخت ، یعنی طلق با رگشت از "عام به خاص" ، و با به عبارت دیگر پروسه استنجات طفا نیت و صحت شعوری ، ماره بررسی هم سوسیالیسم خلقی از درک رابطه دیاکتیکی میان شعوری و پراکتیک می رسد.

۱) سوسیالیسم خلقی و "امپریالیسم" : عجز کامیل از درک رابطه دیاکتیکی شعوری و پراکتیک . سوسیالیسم خلقی ایران بی تکلفا از عد با احکام مارکسیست آناستیت که حکم عام " رابطه متقابل شعوری و پراکتیک" را طوطی وار تکرار کند ، اما خلقی علمی سوسیالیسم خلقی ایران از این حکم ، بیگانه گشتی را از آن بر ملا می بارد . رابطه شعوری و پراکتیک در ماتریالیسم تاریخی - کاربرده ماتریالیسم دیاکتیکی در علم جامعه چیست ؟

کشمیم که شعوری (شعوری صبیح) در مورد روابط اجتماعی ، از طریق پروسه تجربه علمی از واقیعات عینی و کنگرت اجتماعی به دست می آید . اما این واقیعات عینی و

کنکرت، که نقطه هویت مشاهده ما را تشکیل می‌دهند، داده‌های لاتینیسر و اولی نیستند، بلکه خود از یکسور حامل برومه تکامل و آخرین نتایج سیر تحول اجتماع تا به امروزند، و شایب اینچنین نیز باقی نمی‌ماند و در ادامه این سیر تحول مستقوی تغییر می‌گردند، و همانطور که گذشت تئوری صحیح نمی‌تواند جز به معنای انکشاف آگاهانه قوانین حاکم بر این سیر تغییر و تحول در جامعه باشد. نکته اساسی در این میان نقش پراختیا انسان به مثابه عنصر فعال در این تغییرات است. از اینرو است که بحث بر سر عظمت و صحت تئوری و شکر انسانی، در انزوا از مساله پراختیا بستی اسکولاشیک باقی می‌ماند (تزهائی دربارۀ فوئرباخ، تز دوم) تئوری صحیح تنها آن تئوری می‌تواند باشد که قبل از هر چیز از در سو، چه در حرکت از کنکرت به مجرد و چه در حرکت از مجرد به جهان واقعی، مکان و اهمیت مقوله و مساله پراختیا را باز شاسد و بر آن مبنی باشد.

در مورد اول، یعنی در حرکت از کنکرت به مجرد، نقل قول‌های زیر از مارکس و انگلس در نقد فوئرباخ مساله را بخوبی روشن می‌کند:

"(فوئرباخ) این را نمی‌فهمد که چگونه جهان اطراف او چیزی نیست که مستقیماً از روز اول نازل شده باشد، و همواره یکسان مانده باشد، بلکه محصول کار و کوشش و اوضاع اجتماعی است. و این البته به آن معناست که [این جهان] یک محصول تاریخی است. نتیجه فعالیت‌های بی‌درستی بسیاری است که هر یک بر آثارهای قبیل قبل استوارند، و صنعت و روابط اجتماعی خود را تشکیل می‌دهند و نظام اجتماعی را بر طبق نیازهای منحل عویش تغییر شکل می‌دهند. حتی اشتباهی که موقوف به‌اندترین "فطرت‌های حسی" فوئرباخ قرار می‌گیرند، از دل اشکالات جامعه و روابط تجاری و صنعتی برای او فراهم آمده‌اند. درخت گیاهی، همانطور که همیشه می‌دانند، مانند اغلب بوته‌های میوه همین چند قرن پیش به وسیله تجارت به منطقه معتدله نقل‌کار کرده و بنا بر این تنها به اشتباه را نمی‌فهمد که چرا در هر منطقه‌ای همین بوته‌های میوه، درخت گیاهی برای فوئرباخ به یک "فطرت حسی" بدل شده است. (مارکس و انگلس، ایندولوزی آلمانی) و نیز

"رومه این نوشته‌های مثال فوئرباخ در مختصر تنها کارخانه‌ها و ماشین‌الآلات را می‌بیند، حال آنکه در عمال پیش در همان مکان چیزی جز چرخ‌های رستندگی و بافندگی مشاهده نمی‌شد، و با در کباب‌پزی رم، فوئرباخ تنها فلزات را مشاهده کرده و مرداب‌ها را می‌بیند، جاشیکه در زمان اگوستوس میزبانان انگور و کاج‌های شمولین رم چیزی نمی‌توانست پیدا کند." (هانتس)

بسیار دیگر مارکس و انگلس نفس "مشاهده واقعتی کنکرت" را در نزد فوئرباخ به نقد می‌کنند. مشاهده فوئرباخ از واقعت تنها یک "مشاهده حسی" است که حامل تجربه مستقیم خود او (فوئرباخ) است، او اشیا و روابط مورد مشاهده‌اش را به مثابه حامل پراختیا تاریخی و اجتماعی اشیاها در نظر نمی‌گیرد و لذا واقعت یعنی را به تجربه حسی خویش تنزل می‌دهد. حال آنکه مند دیالکتیکی هوارسان است که واقعات یعنی و پدیده‌های کنکرت قبل از هر چیز بصورت دستاورد پراختیا انسانی بطور اعم و به مثابه جزئی از تراپت اجتماعی غاس، که خود در تداوم حرکت جامعه بشری و بر اساس قوانین آن حامل شده است، بررسی شوند. (ر.ک به "تزها" تز پنجم)

گفتار دادن سهم پراختیا (در امر دست‌یابی به تئوری) به تجربه حسی بلالامل، درد لاطاح سوسیالیسم علمی است، و رفقای "رومدگان (م.ل)" هزار بار درست می‌گویند وقتی می‌نویسند: "جنش گومونستی ایران (موسا) از لحاظ دیدگاه‌های فلسفی ماتریالیستی به "فوترباخ میس"

نزدیکی بیشتر دارد". این دیدگاه همانطور که رفقای روشنگر (م.ل) به روشنی نشان می‌دهند، بیاتگر دیالکتی اگومونستی از رابطه پراختیا با تئوری است. همه باجلوه‌های گوناگون این فلسفی اگومونستی در جنبش گومونستی برخورد کرده‌ام. بازترین نمونه آن، لکمی به تفسیری سوسیالیسم علمی و تلاش در کشف مجدد آن (سخت‌عنوان تئوری انقلاب ایران)، از طریق "رفتن در دل تومها" است. (رجوع کنید به سرمقاله سوسیالیسم، شماره‌های ۱ و ۲) مارکس بی شک تجربه حسی بلالامل را رد نمی‌کند. اما آنچه او مورد تکیه قرار می‌دهد این واقعت است که تجربه، تنها در متن شناخت‌منص از مجموعه تراپت اجتماعی است که این تجربه در یکن آن عامل می‌گردد، می‌تواند بر دانش آگوستی بیافزاید، روی آوری به کارخانه، برای کسی که نظام تولیدی ایران را تنها شهودال زبیه مستمره می‌داند، چیزی انتقال این تجربه به موضوع تجربه (کارگر) غایت‌بخش ندارد، چراکه او اصولاً قوانین حرکت‌ناظر بر موضوع مورد تجربه خویش را نمی‌شناسد.

منا نشان تئوری بر فطرت حسی، ابدا جاشی برای تجربه علمی باقی نمی‌گذارد. اگر پدیده قطعاً و حقیقتاً همان باشد که گونه‌های بلالامل و از طریق ابزار حسی انسان تجربه می‌شود، دیگر امکان فراتر رفتن از آن و شناختن قوانین حاکم بر آن وجود نخواهد داشت. تئوری برای آنکس که جنبش به فطرت تجربه بلالامل دل بسته است، تاگزیر می‌ماند یا گونه‌ای کمال اشتباهی و ذهنی ابداع شود (و رسا بگونه‌ای زبیهی اشتباه شود) تا بتواند تغییرات موضوع مورد تجربه را توجیه کند.

درک اگومونستی از پراختیا عاملی جز در فطرت حسی تئوری باقی باقی ذهنی و توجه‌گرایانه نخواهد داشت. و باز در اینجا باید فلسفی و متدولوژیک ریگزاکیها را به اطمینان جنبش گومونستی را بر فکال هیبت حاکم که به وقوع می‌تواند پدید، سوسیالیسم علمی نمی‌تواند اینرا درک کند که پراختیا جنبش یعنی نیز تا هم اکنون آنچنان حسی و رسا بوده است که مارکس، انگلس و لنین و دیگر متفکران پرولنارها بتوانند احکام کلی مربوط به توسعه سرمایه‌داری و قوانین حرکت آن، رابطه علم طبقات در این نظام در عصر حاضر، دولت و رابطه آن با مناسبات طبقاتی بطور اعم و تولید سرمایه‌داری بطور اخص، و نیزه را از آن به شیوه‌ای علمی استخراج کنند، و دیگر لزومی ندارد که یکبار دیگر سوسیالیست‌های فلسفی ما، به بهانه غایب‌بودن تراپت ایران، برای کشف مجدد این احکام عام منتظر ارتعاش اشکاهی حسی‌بودن باشند. دیدگام توسعه سوسیالیسم علمی ایران از رابطه پراختیا با تئوری در خارج نشده‌اند که اینها به محتملین ستاورد شوربگ در آرایش و پراختیا طبقات، یعنی مارکسیسم لنینسیم توجه لازم را معطوف نگرداند و آنرا به مثابه یک علم فراگیرند.

اما مساله مهمتر در رابطه تئوری و پراختیا، اهمیت پراختیا انقلابی به مثابه عامل اشبات طاقیت و صحت تفسیری است. پراختیا انقلابی همان حرکت از "عام به خاص" درمند می‌تواند یکی است.

"این سوال که آیا شکر انسان از حقیقت حسی برخوردار است یا غیر نه یک مساله تئوریک، بلکه یک مساله پراختیا است. انسان باید حقیقت را، یعنی واقعت و قدرت‌شکریه، این‌چنینه بومون آن، برادر پراختیا اشبات کند. (تزها، تز دوم)

و نیز:

"اشبات سیر برونخ در خوردن آن است. از لحظاتی که ما اشیا را بنا بر عوامی که در آن تفسیر داده‌ایم مورد استفاده قرار می‌دهیم، از همان لحظه صحت و

مطم اندر اذکات غلبه خود را به سنگ آزمایش خطا ناپذیر میسرایبم. اکثر این ادراکات غلبه بوده باشند، آنگاه ارزیابی ما از موارد استفاده از یک شیئی بر خلاف از ابداع میآید. و تلاش ما به شکست میجامد. اما اگر در هدف خود موفق شویم، معلوم میشود که شیئی با تلقی ما از آن در احتیاط قرار داده و منظور ما را که ما از استفاده آن در نظر داشتیم برآورده میکند. آنگاه این مسأله اثبات میشود که ادراکات ما از شیئی و خواص آن، تا اینجاست و اقصیت خارج ما تطبیق میس کنند: (انگلس، آنتی دورینگ)

در مورد این وجه رابطه شعوری و پراکنش سخن بسیار میتوان گفت. اما ما در این مختصر به اشاره ای در مورد اهمیت این مسأله در رابطه با مسأله برنامه اکتفا میکنیم. اگر دولت کنونی در همین دو نفل قول کوتاه از مارکسیسم و انگلس سرمنتهای شامی میماندند یعنی جنبش کمونیستی را در خصوص مسأله برنامه میبینیم. فراتر رفتن از تفسیر جهان و قدم نهادن در راه تغییر آن جز با پراکنش انقلابی میسر نیست. اما کدام پراکنش را میتوان انقلابی نام نهاد؟ اینسرا مارکسی و انگلس در گذشته های فوق روشن کرده اند. پراکنش انقلابی لزوماً پراکنشی هدفمند است. پراکنشی که شعوری انقلابی بر آن ناظر است. پراکنشی است که در صدد «تصفیه از اشیا» بر طبق «کوباسی» و هدف «معینی است. پراکنش کور، تصدیق جهان خارج است و نه در صدد تغییر آن. اما ناظر بدون شعوری، «ارزیابی» و «تعلیل» بر پراکنش بنیوه خود معنای جز **برنامه داشتن** ندارد. اینجاست طبقه منحل کننده شعوری و پراکنشی هدفمند، برنامه شعوری روشنی است از هدف نهایی و راه رسیدن به آن «هدف شیوه عملی» که خود بر شناخت قوانین صحنی و ضروری حاکم بر جامعه میخواهد بپردازد. پراکنش جهان را تغییر دهد، میباید تحلیل و تبیین شعوریک خود را از جامعه و مناسبات اجتماعی و قوانین عینی حاکم بر آن، سنگ بنای دستیابی به **برنامه**، برنامه ای برای پراکنش باشد. در غیر اینصورت، یعنی در غیاب استنتاج پراکنش از احکام شعوریک، یعنی در غیاب برنامه، این احکام (هر قدر هم که با زبان دقیق ازنقارین واقعی حرکت جامعه باشند) در سطح تفسیر واقعیت میبویس خواهند ماند. بومیان اعتبار، یعنی به اعتبار اینکه الگوی معینی بسیاری شعور جهان هست میبوده، امکان اثبات حقایق و صحت و عدم واقعی حرکت جامعه باشند. ما این ترتیب ادامه ندان شعوری **تا سرنامه** و لاجرم عمل کردن بدون برنامه، خود قبل از هر چیز تلق شعوری شناخت ما از میالیم دیاکتیکی است.

ظرفه رفتن سوسیالیسم علمی ایران از ادامه دادن شعوریک تا برنامه، همانطور که میبینیم، امری تصادفی نیست، بلکه ریشه در مسأله ترین ارگان تفکر آن دارد. سوسیالیسم علمی ایران «حقیقت شعوری» را در نزد پرولتاریا میبشود و با بر آن میسرایب میگذارد. سوسیالیسم فلسفی ایران، به مثابه با ارتباط تلفظ تفکر خرده بورژوازی در ذهنش کمونیستی، ابتدا **شعور** و نمیخواهد بلجده که پرولتاریا به امر شعوری و صبرات شعوریک خود، مارکسیسم یا نینیمیم به مثابه منطقی میگرد که میباید راه پرشپیم و فراز حرکت او بسوی سوسیالیسم و **قدسیای علمی** او را در این راه روشن سازد. پرولتاریا شعوری را برای تغییر جهان، برای تخریب دقایق پراکنش انقلابی و هدفمند میخواهد و سوسیالیسم علمی دقیقاً او را از همین **یعنی سرنامه**، محروم میسازد. کوشای که از تبدیل شعوری انقلابی به برنامه بافرزای، به مثابه منطقی جدا کردن شعوری از پراکنش و به منطقی جدا کردن حکم جدا کردن پرولتاریا از میراث فکری مبارزات اوست. در مقابل سوسیالیست های علمی، این خرده بورژوازی که گنجهینه تفکر پرولتاریا را تخریب می کنند و استرا

به ابرازی برای فعل فروشی های کاسیکارانه و سوجه نویسا- بنات عملی خویش در عرصه سیاست بدل میبازند، مارکسیسم انقلابی میباید در هر قدم بر حکم، مدل و دستاورد شعوریک را در خدمت تحقیق اصول **برنامه** و **شناختیک پرولتاریا** قرار دهد، چرا که تنها از این طریق میتوان آن پراکنش واقعی انقلابی و هدفمند را بر این شعوری بنا نهاد که ما همین بهروری نهایی پرولتاریا و بطریق اولی اثبات حقایق مارکسیسم را در اینصورت در عمل مباد. و نیز تنها از این طریق اسک میخوان رویتکنی شعوریمین های ونگارنگ سوسیالیسم علمی را برملا نمود.

* * *

مارکسیسمه یک «تفصیح دان» بلکه یک شعوریمین پرو- لتاریا است که به شعوری او در مبارزه طبقاتی میبندد. و کتاب «کاپیتال» نه یک کتاب اقتصاد، بلکه اثری در **تقد** مناسبات تولید سرمایه داری است. زیرا این نکته **ناگنجه** میکنیم؟ زیرا «دقیقاً همین نکته است که در مزدبوسیالیست های علمی ایران فراموش شده است. برای ایران، مارکسی از یک آدام است باسواد و یک ریگاری شهنوش فرا ترمیمی بود. سوسیالیست های علمی ایران بر طبقه **عزیزت طبقاتی** مارکسی، در تحلیل اوار اقتصاد سرمایه داری، سرپوش میگذارد. مارکسی یک شعوریمین و منتقد فروتر است. اهمیت او را این نیست که در مورد تقسیم کار مفاهم کارولده و غیرمولد احکام دقیق تری از آدام سمیت نیست می دهد و یا ارزش اضافه را از ریگاریو بهتر میفهد، تفاوت مارکسی با اسکیت و ریگاریو «تفصیح دان» در اینست که او جامعه بورژوازی را به **تقد** **کسا** فرورت و امکان مطلوبیت **سوسیالیسم** را توضیح دهد. اما آنکه این میکران تولید سرمایه داری را بر ذره بین قرار می دهند تا **بصیحت**، ثبوت جامعه بورژوازی و یکوشی از سباده آن بسای ببرند. و با **اصیحت** یک یکی بر این است که در مقایسه با سوسیالیست های تحلیلی که از **زاویه** سواوات علمی خرده بورژوازی در مورد مطلوبیت **سوسیالیسم** **بند** و **اندز** و **شما** می دانند، او توانست بر اساس تحلیل علمی قوانین حاکم بر زیربنای اقتصادی جامعه فرورت (اجتناب ناپذیری) سوسیالیسم راه شیوت رساند و شفق آترا به مبارزه طبقاتی پرولتاریا مرتبط سازد. او توانست یکبار با همدهای راکه پرولتاریا، به مثابه یک طبقه، در صدد ایجاد تحولی انقلابی در آن است. در مقابل چنان او تحلیل و تشریح و بحث مبارزه برای سوسیالیسم را بدینسان بر نشان علمی بر این اکتشاف جامعه بورژوازی منطقی گرداند. و از اینصورت که در **کاپیتال** مارکسی جمله ای در باره اینکه سرمایه داری را چگونگی میخوان بهتر کرد، جمله کرد، فوی گردولی کرد، حکمی معینی بر پراکنش چگونه میتوان **شهره کنی** را بهتر سازمان داد» و بر شروت «جامعه» افزود و میوه یافت نمیخود. شعوری مارکسی نقد پرولتاری و در سباده جامعه سرمایه داری است که تنها **تقد** **سوسیالیسم** راه مشابه چارای نهایی شناخت آن طرح می کند. در مقابل، جوهر شعوری های اقتصاد سوسیالیسم علمی ایران، برده پویشی از، و تخریب، این نقطه عزیمت انقلابی مارکسی و مارکسیسم و تبدیل آن بسده موعظه خوانی های «غیر خواهانه» برای بورژوازی است. اما مدور و مستزای این موعظه خوانی ها از چه قرار است. از این نظر سوسیالیسم علمی ایران با خصوصیات کلی زیر متفصی می شود:

- ۱) تخریب و برده پویشی از: **تسا** و **ردهای** شعوریک با پایه ای نقد مارکسیستی تولید سرمایه داری - تخریب مفاهم و مفولت با پایه ای نقد و جایگزین کردن آن با ایداعاتی که از نادانی های شعوری ها و مفولت اقتصادی بورژوازی قتل و سباده مارکسی تقدیم می کنند.
- ۲) نقد سرمایه داری ایران، به مثابه شعوری **تصت** **ملطه** امپریالیسم، از دیدگاهی خرده بورژوازی و **ناسوسیالیسم**.

لیستی، منگی بر نقد کاوشنگیستی از امپریالیسم -
 بهرورد اول خوببختانه باید گفت که مثل چند دیوان
 مارکسیستی که در امان انقلاب پرورن یافته اند اصیبت
 سالها را کلا مرکه نموده اند. مطن بی مدوسری که در جنبش
 جوان کمونیستی به متون کلاسیک وجود دارد و برپوهی نشی - سر-
 جوی ای که در جریان است، خود سیم زبانی در افشانه نشی - سو-
 سیدگی بنیاد تشوریک پوپولیسم در ایران داشته است، اما بهر
 حال علاوه معرفتی غیر قابل انکار در جنبش پوپولیسم، بخصوص
 در زمینه وجود اقتصادی تشوری مارکسیسم وجود دارد، خلاصی
 که سوسیالیست های خلقی میگویند شان را با "ابداعات" تشو-
 ربک خود پرورشاند، اما این "ابداعات" نه تنها "توروق" در
 مارکسیسم نیست، بلکه از شی قسیر ساده تشکر اقتصادی بو-
 قیل و بعد از مارکس با فراتر نمیگذارد، صرف نظر از انکسالی
 مختلفی که این "ابداعات" و تفریقات بعدی میپذیرند (همه
 به اندازه کافی با اصطلاحات جعلی چون "عریان سرمایه" "بحران
 ساختن" "ارزش اضافه خلق" و غیره آشنا نشیم) اما
 یک چیز محرز است، حاصل عملی این تفریقات محرم گسرن
 پرولتاریا از میراث تشوریک خود و تنهی گریز مارکسیسم و نقد
 اقتصادی آن، از جوهر انقلابی اش است، نقد پرولتاری جامعه
 سرمایه داری، نقد پرولتاریا، به مثابه یک "قیلغ" از نظام
 تولیدی ای است که "ارواختن اشتراک فرار می دهد، و لیسدا
 مدامیم و مقولت طوریکه که مصالح این نقد را تشکیل می دهند،
 زمین تا آسمان با مقولت و قلمی که پروروزی در در تحلیل
 و توجیه ارکان اقتصادی وجود و واقعیت طوریکه میگذرد،
 به نقد و تاسات، مارکس که آثار مختلف خود و برپوهی درک و تسلیب
 "کاپیالی" به کرات برگ پرولتاری و پروروزی را از آنگار رابطه و
 بنده من قابل یکسری فرار می دهد و یک نکته اساسی را سر
 این زمینه مورد تاکید قرار می دهد. مارکس کنر نشان می دهد
 که چگونه بر خلاف او که از نبود بنده ها و روابط اقتصادی
 گوناگون فراتر می رود و تولید سرمایه داری را به مثابه یک
 تسلط اجتنامی می دگر و حاصل می کند، زاویه نگرش "اقتصاد
 انسان پروروز" تاگزیر آنان را در ملح نمود بنده ها و متخلف
 می یازد، چرا که این نگرش است که با تلفیقات عملی که پروروزی
 بنیتر - یعنی مالک سرمایه زمین در میان سرمایه های
 متعدد، از مناسبات تولیدی بهرآموزش، تطابق دارد. مارکس
 از برای هرج و مرج نموده رفت، قوانین عام حاکم بر نظامی
 از جمله سرمایه را بیرون می کشد و برپوهی تولید ارزش اضافه را به
 مثابه رابطه ای میان کار و سرمایه در کل اقتصاد مورد تحلیل
 قرار می دهد. اما اقتصاددانان پروروزی، دقیقاً از درجه پنهان
 سرمایه دار منفردی که اسیر هرج و مرج نموده و رقابت است و به
 مثابه یکجز" به مابقی اجزاء این کلیت بر خورد می کنند، به
 تولید سرمایه داری می نگرند، مارکسیسم می تواند سرمایه را به
 مثابه یک رابطه اجتنامی بنیاد، چرا که از زاویه "قیلغ" که
 در چنگال این رابطه اجتماعی اسیر است مورد اشتراک فرار
 میگذرد به این واقعیت نظر می کند، "علم" اقتصاد پروروزی
 گریزی از این تازد که سرمایه را به "اشیا" (پول، و سایر
 تولید و کال) تحول دهد، چرا که پروروزی منفردی که منقد
 سیستم این "علم" است، در قیل تشنادر این انکال با سرمایه
 مواجه است، پرولتاریا می تواند از ارزش اضافه سخن بگوید،
 اما پروروزی تشنادر آن را در انکال منقضی بود و بر با وجود تشنص
 می دهد، پرولتاریا می تواند از بحران ذاتی نظام سرمایه داری
 حرف بزند، اما پروروزی تاگزیر است مثل اکثر در حرکت از برای
 سرمایه داران زمین، سیاست های دولت های زمین، و بطسور
 طایفه در آرایش تا مساعد اجزاء این نظام و نه در طبیعت آن،
 جستن نماید، بهنگاه سوسیالیست های خلقی ما نیز تحلیلگران
 دیگناه شورسین های اقتصادی پروروزی است، یعنی همان
 زاویه نگرش یک سرمایه به بنده سرمایه ها، یکجز" به مابقی
 اجزاء" در جامعه، نقد سوسیالیست های خلقی ما، که بر ملو-

لنت و مفاهیم پروروزی استوار است، نیز نمی تواند از معد-
 وده نقدی پروروزی فراتر رود، نقضی از زاویه یک سرمایه،
 یک پروروزی، به مابقی سرمایه ها، به دیگر اشیا پروروزی:
 "صنعت ما در شناختند"، "انحصارات جلوی رشد سرمایه های
 متوسن را میگیرند"، "بیرا درگشاوری سرمایه گذاری شده است،
 سبزه کشی خوب با زمانه نشی شده"، "دیکتاتوری علم و غیر سرمایه
 به داری"، "کلاهای این سنج تولید می شود"، "همه چیز-
 از خارج وارد می شود"، "ارزش اضافه ها بنای بنده خارج برده شوند،
 ولی ملطفا، همه وضعه اسکام رایج در جنبش کمونیستی بو-
 لیسم زده مایست، امکانی که غلظت پروروزی تشنادر تشناده
 پرولتاریا سرمایه داری در ایران وارد می یازد، کلا انکار است،
 انتقاد از سرمایه، از موضع سرمایه، دقیقاً همان موضعه
 خرافی غیر عروانه است، و این تمام هنر پوپولیسیت هاست در
 تشوری باقی های اقتصادی است.

۲) سرمایه داری را از دیدگاه "یک سرمایه"، ولذا چون
 "یک پروروزی" و همین ولهین، مترادفات با سرمایه داری
 عمر امپریالیسم را از دیدگاه سرمایه در یک کشور زمین دیدن
 و فهمیدن، از "علم" اقتصاد پروروزی تا اقتصاد موضوع
 "سوسیالیسم اقتصادی" افتاد در نری نیست، اینها جهان
 امپریالیستی و مناسبات متخلف سرمایه ها در صحنه جهانی
 از زاویه یک سرمایه بومی زمین، از دیدگاه سرمایه در یک
 کشور، مورد بررسی قرار میگیرد، همانطور که در مورد اول
 سرمایه داری نه از دیدگاه سرمایه پرولتاریا، بلکه از دیدگاه
 یک پروروزی منفرد مورد انتقاد قرار می گرفت، در این مورد
 نیز امپریالیسم از زاویه پروروزی در بازار داخلی یک کشور
 به نقد کشیده می شود، در ایران، جاشیک پروروزی (بسه
 منجاشی کلش) نسبت از "آرمان" استقلال اقتصادی کشیده
 است، برهم پوسیده "سوسیالیسم اقتصادی" توسط خرده بور-
 زوازی "تاریافته نگاه داشته می شود و ناسوسیالیسم اقتصادی
 سوسیالیست های خلقی ما دقیقاً با زتاب بنوی و بسطه این فکر
 خرده بوروزی - نقد خرده پروروزی از امپریالیسم - در
 جنبش کمونیستی ما است. تصور اشقی نقد خرده پروروزی امپری-
 الیسم - که کاوشنگی نماینده اعمال آن بود - جدا کردن
 امپریالیسم از سرمایه داری و تبدیل آن به یک سیاست، و بسا
 دقیقاً، خارجی تمییلی به سرمایه داری است. سیاستی که
 ذاتی سرمایه داری نیست، بلکه توسط انحصارات بون تحصیل
 می شود، این دیدگاه در عمل و در تحلیل نشانی به نظیر سرمایه
 داری می یازد، چرا که کاسه و کوزه تمامی عواقب مثبت بار
 اشتراک و دست در این نظام، بر سر "امپریالیسم" - این
 "سیاست فلف و تواجب" - این عامل خارجی بنا عروانه و تمییلی-
 شگسته می شود، این همان بنیوی است که پوپولیسیم ایران -
 آن معناد است، هر مورد ایران، نقد خرده پروروزی امپری-
 الیسم بطور عام با سوسیالیسم خرده پروروزی در یکسور
 تحت سلطه، بطور خاص، تلفیق میگرد و پیوند می خورد و بنیوی
 سرمایه داری (پروروزی) ملی و مستقل و معصوم و تخرسند
 می شود، تمامی استدلال و اظهار نظرهای سوسیالیست های خلقی
 ما را همانند که کاوشنگیست کارگران را مقابل نقد اشقی ایران -
 یالیسم قرار می دهد؛ "مفادات بازرگان و دستکاران ایران،
 نه از سرمایه داری ایران، بلکه از "واستی" آن - امپری-
 الیسم ذاتی می شود؛ "پروروزی ملی، بر خلاف پروروزی
 انحصاری، نه بر فقر خوده و نه بر غلظت آنها منگی
 نخواهد بود؛ "دیکتاتوری و ارتجاع سیاسی در کشور با فلف
 و ابستی از میان می رود؛ "بحران اقتصادی، با نوسوسلی
 صنعتی، بیگاری، انکاز، بیگانه بر رفت و فقدان عوکلشی
 کشاورزی همه وضعه ریشه در وابستگی دارد" ... امپریالیسم
 در این دیدگاه بخیا ن بزرگی است که گورولتی سرمایه داری
 ایران را به فساد می کشاند، همه جنبش کنونی را موزی می کند
 و پوپولیسیتها، عمل اندر شیل، بهامیرانی هستند که برای
 پالیسی این سرمایه داری و تزکیه اینارز میگردند. این آزادی

خرده بورژوازی است که می‌کوشد پرولتاریا را به هشت‌هالی خود، چنانکه از ترویزک سرما به ، ورشکستی و انتحار خبری نیست ، بکشاند ، و پولیسیم بزواک این آواز فریادگروهای جنبش کمونیستی است . مادام که روشنفکران انقلابی پرولتاریا نتوانند با آنها ، برتبه نشینی امپریالیسم ، این بدبایستی متخلفان پرودونیسیم و کاکوشنیکسیرا از طرف خود بزبایند ، بر این‌ها شورویک شورونیسیم سرما به‌داری تا کتبه کرد ، وجه مغرطنی نخواهد شد ، و جنبش پر بنیاد سرما به و تا کتیک نشینی استوار نخواهد گشت . در این میان بی شک باید بر اهمیت آموختن دقیق نقد مارکسیستی تئوریه سرما به‌داری تا کتبه کرد ، وجه مغرطنی مبارزه ایدئولوژیک برعلیه اپورتونیسیم ، با توجه به غلط خود بخودی این انحراف اساسی جنبش کمونیستی ، از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است . امروز جای خالی آموزش‌های بنیادی که به‌تواتر در جنبش کمونیستی مایه و سوخ احساس می‌شود ، تنها با اکتفا ، بر این آموزش‌های بنیادین شوروی‌ها و اکتفا به سی محتوا ، نقل فرشته‌ها و ترجمانی پرپولیتس‌ها را انقضائیه و به سلطه تفکر خرده بورژوازی بر جنبش کمونیستی ایران پایان بخشید .

* * *

"سوسیالیسم" به عام ترین معنای خود نقدتئوریه سرما به‌داری و استعمار در این تریون است . لیکن این نقد تا به‌پدایش سوسیالیسم علمی مارکسیسم و انگلیس از می‌گاه‌های بورژوازی و اکزیزبر بگونه‌ای تحلیلی صورت می‌پذیرفت . سوسیالیسم تحلیلی و ابتدائی تنها نتوانست مصوبی عام و آریاضی از جامعه آینده‌ال خود بستاند ، و سرنظر از اینکه در این تصویر عام از آرمان‌های مساوات‌طلبانه خرده بورژوازی ، یعنی از ایران خرده بورژوا کرده هم مردم فراخری نیست ، قسار که نبودن آن نیروی اجتماعی می و حاکمی را که قادر است جامعه سوسیالیستی را بوجود آورد شریف و متعجب‌کننده .

سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس ، بر مبنای نقد علمی تضافات جامعه سرما به‌داری ، اجتنابناپذیری سوسیالیسم را اثبات نمود و از آن مهمتر مستجابی به سوسیالیسم را ، به معنای نظامی سوزی از استعمار و مست طبقاتی ، به مبارزه طبقاتی یکطبقه‌نمی جنبش پرولتاریا ، مرتضی ساخت .

مارکسیسم به روشنی نشان داد که در زمینه بحران رگراری جامعه سرما به‌داری ، پرولتاریای آگاه بر متنازع طبقاتی و متشکل در حزب سیاسی مستقل خویش می‌تواند و باید طوابعات این نظام و از هم بجهد . مارکسیسم به روشنی نشان داد که شرط لازم ایجاد جامعه سوسیالیستی قبل از هر چیز مردم کویسند ماشین کمونیتی پرورژواری و استعمار است . دیکتاتوری پرولتاریا است ، مارکسیسم انقلابی رابطه مربع و روشنی میان مبارزه برای سوسیالیسم و مبارزات دموکراتیک ، تنیک و نیز میان مبارزه انقلابی و مبارزه برای رفسم و اطلاعات برقرار ساخت ، ایجاد شرایط دموکراتیک را به‌مثابه ایجاد پایگاه عملیاتی برای پرولتاریا ، و تسخیل اعتبارات و اطلاعات بر بورژوازی را نتیجه شیمی مبارزه انقلابی اعلام نمود . و بر این مبنی مارکسیسم انقلابی نظریات مربع و جایی در مورد چگونگی برخورد پرولتاریا به دیکتاتوری که برای آرمناشی دموکراتیک مبارزه می‌کنند ، و اسیبول و احکامی که این رژیم ملیان پرولتاریا و اقتدار انقلابی غیر پرولتاریا را محدود ، مقید و مشروط می‌کنند ، ارائه داده است . حفظ استقلال پرولتاریا و تشخیل هژمونی اودر مبارزات دموکراتیک-استالجا که این مبارزات هنوز برای پرولتاریا از هر مهم تلقی می‌شوند ، اما این پرورژود مارکسیستی - نئیندیشتی به متخلفان پرولتاریا است .

سوسیالیسم علمی ایران با تأکید لفظی احکام پایه های مارکسیسم انقلابی در شام زمینه‌های فوق و ملزوم رفتن

از تمامی آنها در عمل ، متخلف می‌شود .

در وهله اول باید توجه داشت که سوسیالیسم علمی ایران خودمبارز است با اعتراض پرولتاریای سخت استعمار و نظام سرما به‌داری ایران ، بلکه انعکاس اعتراضاتی است که در طول قرن بیستم بر علیه حاکمیت امپریالیسم انگلستان و آمریکا بر ایران ، بر حاشیه است . مبنای آریضی و ملی سوسیالیسم علمی ایران نه مبارزه یک طبقه مین پرولتاریا - بلکه مبارزات ملی و دموکراتیک در ایران بوده است . سوسیالیسم علمی لغافه‌های سوزی دموکراتیکم خرده بورژوازی است ، لغافه ای که موفقیت ظلم جنبش کمونیستی جهانی در رهبری مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی بر دموکراتهای خرده بورژوا و دموکراتیکم ایران پرورژواری بطور کلی تسخیل می‌کند . بدیهی است که "سوسیالیسم" به مثابه لغافه دموکراتیکم خرده بورژوازی ، تاگزیر از طرف سوسیالیست‌های علمی (دموکرات های خرده بورژوا در جنبش کمونیستی) تنها در لفظ می‌تواند تا کتبه کرده و هرآنجا که مرفا این تا کتبه در لفظ پای احکام اساسی مارکسیسم و متنازع طبقاتی مستقل پرولتاریای ایران را به میان می‌کشد ، سوسیالیست‌های علمی با تحریف ایمن احکام و برده‌بندی از این متنازع در عمل به ماضی برسر راه جنبش‌ها سوسیالیستی و مارکسیسم انقلابی بدل می - کردند . مابین ترتیب در شرایطی که پرپولیسیم حاکم برجسته کمونیستی ایران بگونه‌ای خودمفرویه به مفا خود ادا می - دهد و توان آن را ندارد تا علنا احکام پایه‌ای مارکسیسم - لنینیسم را زیر سوال کشد ، معنی نقلی این احکام نباید در لایله طهور مذهب و سیاست‌های بخش‌وسنی از جنبش کمونیستی جستجو شود ، رهوش کلی اسرافات پرپولیسیتی حاکم بر جنبش کمونیستی از نظر سیاسی شایسته از :

۱) تسخیل سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا سه آرمناشی تحلیلی و پیاپی آرمناشی "جمهوری دموکراتیک خلق" به مثابه هدف واقعی و مبنای جنبش کمونیستی . سوسیالیسم علمی ایران دیکتاتوری پرولتاریا را در لفظ می‌پذیرد ، لیکن در عمل و نالوجا آن را غیر ضروری اعلام می‌کند . "حاکمیت خلق" ، "جمهوری دموکراتیک خلق" و "شهره آنتجان نظام سیاسی ای ترسیم می‌شود که گویا می‌تواند ولیدیکتک شور پرولتاریا را بر عهده گیرد . در "جمهوری دموکراتیک خلق" به زعم سوسیالیست‌های علمی ما ، فقر و استعمار نابود می‌شود ، بیکاری ریشه‌نمی‌گیرد ، سربازی زن و مسرد حاصل می‌شود . . . و این آواز را از فراز معلوم حتی بورژوازی و سرما به‌داری نیز سیمه می‌گردند . جمهوری دموکراتیک خلق در نزد سوسیالیست‌های علمی ایران نه به مثابه دورانی پس - تضاف خلق تنها می‌تواند و باید مبارزه برای سوسیالیسم را تسخیل نماید ، بلکه مضمون هدف‌نشیانی و چاره تمامی مشابیه و متکلات پرولتاریا در نظر گرفته می‌شود .

۲) اگر هدف تسخیل کند ، مبارزه برای آن نمی‌تواند تنزل نکند ، و لذا سوسیالیست‌های علمی ایران مبارزه برای خاموشی سرما به‌داری و فقر و استعمار را بیکباره از مبارزه یک طبقه معین جدا کرده و بجای آن نیروی متخلفی اجتماعی که قادر به ایجاد تمامه نوین سوسیالیستی است ، یعنی بجای پرولتاریا ، عام خلق را می‌نشانند ، ظاهر ماله این است که سوسیالیست‌های علمی شام خلق را در وجه مبارزه برای سوسیالیسم قلمداد می‌کنند ، اما واقعیت امر اینست که مبارزه واقعی پرولتاریا برای سوسیالیسم ، به مبارزه برای دموکراسی خرده بورژوازی تنزل یافته است . مابین ترتیب عسروشی که سوسیالیست‌های علمی ایران برای جنبش کمونیستی و جنبش انقلابی رقم می‌زنند ، شکست در هر دو وجه مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی است . چرا که مارکسیسم انقلابی بما می‌موزد که تا مبارزات دموکراتیک به رهبری



برولتاریای سوسیالیست، متکی بر استقلال سیاسی - تشکیلاتی و شریک بودن و دقیق هدف نهائی، و بر مبنای تشبیهت هژمونی او بر جنبش دموکراتیک، صورت نپذیرد، راهی بسه پیروزی نخواهد داشت، و با شکست این مبارزات، مبارزه برای سوسیالیسم نیز که نیازمند این "پایگاه عملیاتی" و این پیش شرط های حیاتی است به شکست کشیده خواهد شد.

۳) فلسفی هدف نهائی (سوسیالیسم) و فلسفی ضرورت استقلال و هژمونی برولتاریا در انقلاب دموکراتیک است. نمی تواند به نفعی عملی ضرورت حزب سیاسی مستقل برولتاریا منجر نگردد. مبارزه برای ایجاد حزب، حزبی که تنها می تواند و باید بر مواضع لنینی استوار باشد. در مسود سوسیالیست های خلقی ایران، به مبارزه برای آن چنان سازمان سیاسی ای که می باید که قادر باشد "کنگافرا را بر کند" و منافع خاصی افکار خلقی را نمایندگی ننماید. سوسیالیست های حزب را در نتیجه پروسه دستیابی به اصول برترانه و تاکتیکی لنینی و پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش مستقل برولتاریا، بلکه حامل "پروسه وحدت" و "پروسه ای که از فراز اپورتونیسم حاکم بر جنبش کمونیستی به اقصای پیروز و " سازمانهای موجود" را وحدت بخشد، تخریب می کند. تکنیست که در شرایط نفوذ مینقط می شود و میگاههای غریه بورژوازی در جنبش کمونیستی، چنین خلقی از پیروان ایجاد حزب، تنها می تواند بر مقدم داشتن مقوله "خلق" منسر "برولتاریا"، پختگی یابد. اگر انضام ای کام مارکسیسم انقلابی مانع از آن است که سوسیالیست های خلقی علنا ایجاد حزب چند طبقه را به جبهه واحد را به مثابه هدف تشکیلاتی واقعی خود اعلام کنند، پیروز ایران در خیال به پرهیز از چنین به چنان برنامها و سیاستهای سوق داده می شود که در واقعیت از منافع تمامی افکار خلقی را به یکبار در بر گیرد و منسک کند. لایحه در مبارزه برای طرف اپورتونیسم، طوفان رفتن از مرز بندی و اعلام مواضع صریح و روشن بر سر مفولات برنامهای و بی تفاوتی نسبت به ضرورت پیروزی پیگیر برای دستیابی به یک برنامه روشن لنینی، تابع کردن مبارزه برای وحدت صفوف جنبش کارگری به معامله مرئی منوری دشمن از غرهبورژوازی دموکرات و ... آن عموهای تاروسویا - لیت های خلقی ما است که از هم اکنون چند و چون "حزبی" را که برای دستیابی به آن تلاش می کنند بر ملا می یازد.

۴) و بالاخره نمی توان از سوسیالیسم خلقی ایران سخن گفت بی آنکه به کتابیسم سازمانی حاکم بر جنبش کمونیستی اشاره کرد. این کتابیسم از خلق و غوی و هیران گروهنها و سازمانهای جنبش کمونیستی ناشی می شود، بلکه مستقفا به حاکمیت پیوپولیسم بر این جنبش ارتبط دارد. سوسیالیست خلقی که فاصله و میز میان برولتاریا و سوسیالیست و غرهبورژوازی دموکرات را از میان برده است، نمی تواند در همان حال بر ضرورت ایجاد انجمن و وحدت در صفوف برولتاریا صاع گذارد. اگر مرز میان جنبش کمونیستی و دموکراسی غرهبورژوازی در برنامه و تاکتیک صحر و مدوش گردد، اگر ضرورت استقلال برولتاریا را در ضروری و عمل انگاز خود، آنگاه بدینجی است که مبارزهای ما فداخته و پیگیر برای وحدت بخشیدن به تمام نیروهای که بسوی ما می باید مرز خود را با دموکراتیسم غرهبورژوازی روشن کنند، و برای دستیابی و اتحاد برنامه و تاکتیک پیرونی یکدیگر نزدیک گردند، درکار نخواهد بود. معامله و ممانعت با مران ناپیگیر دموکراتیسم غرهبورژوازی بمنظور زمینه سازی برای تشکیل "جبهه خلق" از یکسو و رقابت سازمانی برای احراز "مقام نمایندگی برولتاریا در این جبهه" از سوی دیگر، لیت فکر تشکیلاتی سوسیالیسم خلقی است. از اینرو است که می بینیم که چگونه گروه های کمونیستی آلوده شده انحراف پیوپولیسم، با کتاه روشی وافر به استقبال صوابت

بی قیود و شرط از مجاهدین خلق در انتقادات تشبیهات پیرویه می روند و در همان حال حتی از نکر نام یکدیگر در ارگان های خود، از اراک طرحهای برای اتحاد عمل منضم میان خود، از برسیختن سخن ستاوردهای تشویق - سیاسی و تشکیلاتی یکدیگر و ... هراس دارند. شق به "سلسل" در نزد اینان چنان عمیق است که حتی به قیمت دست نشستن از منافع مستقل برولتاریا "وحدت عمود" را ضابط می کنند، و توجهشان به منافع مستقل برولتاریا آتفرد نمی وازد، که که روزی جز بر تحت الشعاع اهداف سازمانی خود قرار نمی دهند.

۴ مقاله ... ادامه از صفحه ۴

این رانسان دهند که اکنون آنچنان شرایط مینی و ذهنی فراهم اند که سیاست برولتاریا می باید به سیاست تخریب برای ضعیف قدرت سیاسی بدل شود. درگیری اینصورت، شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی و قیام و ... رجزخوانی آثار ریشتی بیش نخواهد بود. وظیفه ای که این جنبش در برابر برولتاریا فرسار می دهد، تعیین آنچنان تاکتیک معینی است که شی تاکتیکی او را در شرایط حمیه به بهترین وجه بپذیری نماید. نکته مهم در این میان تعیین اینکال معینی است که انقلاب از جانب جنگ بسطور ام، و مسگردهای دورزم ایران و عراق بطور اضی مورد شهاج قرار گرفته است. اشکالی که مقابله برولتاریا با آن در نتیجه پیروز بورژوازی پس می یازد، بلکه امر سازمانی و ارتقا آگاهی برولتاریا را، که شرط لازم نزدیک شدن به قدرت سیاسی است، به پیش می برد.

امروز بر طرفی تاکتیکی جنبش کمونیستی بیش از پیش نقدان یکی تاکتیکی برولتری را می رطافاخته است، و این سبویه خود از نقدان یک برنامه روشن کمونیستی در انقلاب حاضر و تحلیل مینی از فراخ پی از شمام ماه میگوید، جنگ ایستاد عاصبت را داشته است که این خلا را به وجه غرهبه کتنده ای می شود ساخته است. نتائج عملی تاکتیکی انحرافی، یعنی تقویت رژیم جمهوری اسلامی توسط سوسیالیست ها و آب ریختن به آسیاب اپورتونیسم برالیستی توسط آنارکود سوسیالیستها، و لاجرم فرستادن برولتاریا به دنبال بورژوازی از غرهدمو، آتفردی تشویق خود، و بی توجهی اش به اصول برنامه و تکیا کتیک برولتری، بکناند. نکته مثبت اینست که ممالح این منافع هم اکنون در مضمغیروها و مباحثات درون جنبش کمونیستی بر سر مساله جنگ فراهم آمده است

روزنامه اطلاعات

را بخوانید!
و در تکثیر و پخش آن
ما رایاری کنید